

باکندوکا و نقش روشنفکران وابسته

زوال توسعه در جهان سوم

مهندس سیدمرتضی نبوی

۱- طرح مسئله

برخی خود را در مقابل غرب یا شرق باختند و راه حل پیشنهادی آنها توسعه ی برون زا شد که این دسته را روشنفکران وابسته می نامیم. واژه های کلیدی این تحقیق عبارتند از: روشنفکری، وابستگی، توسعه نیافتگی و جهان سوم.

گروه دیگر روشنفکرانی بودند که سر در

آخور غرب و فراماسونری و یا حزب

کمونیست شوروی نداشتند و خود و مملکت

خود را باور داشتند و در نقش مصلحان ملی

ظاهر شدند و خدمات شایانی در جهت

بیداری مملکت و پیشرفت کشورشان انجام

دادند.

۱-۱- روشنفکری

ترقی، پیشرفت، تحول، توسعه و همچنین

توسعه نیافتگی رابطه ی تنگاتنگی با

روشنفکری و روشنفکران دارد. روشنفکران

انسانهای تحصیل کرده، اهل فکر، خردگرا و

آزاده ای هستند که با نوآوریها و ارمانهای

فکری خود در مقام اصلاح گری و جبران

عقب ماندگیهای جامعه ی خویش برمی آیند.

۲-۱- وابستگی

منظور از وابستگی، وابستگی فکری،

وابستگی منافع یا هر دوی آنها است.

روشنفکری و روشنفکران وابسته، جریان و

کسانی هستند که یا خود را در برابر غرب و

موفقیت یا شکست کشورها در راه

توسعه به شیوه ی عمل و رفتار روشنفکران

جامعه بستگی دارد. روشنفکران جهان سوم

در مقام ایفای رسالت روشنفکری خود،

شرق باخند و یا رسماً خود را فروختند و

بطور مثال در ایران حقوق بگیر انگلیس

(فراماسونری) یا جیره خوار شوروی (حزب

توده) شدند. این قوم نه تنها موجب توسعه

نشدند بلکه عقب ماندگی و توسعه نیافتگی

را تشدید کردند.

۲- پیشینه تحقیق

۱-۲- روشنفکری

پیرامون روشنفکری، توسعه و توسعه نیافتگی در جهان سوم تحقیقات زیادی به عمل آمده است:

۱-۳- توسعه نیافتگی و جهان سوم

پارادایم توسعه نیافتگی حکایت ویژگی

کشورهای جهان سوم و از جمله ایران

می باشد. کشورهای جهان سوم در دهه های

۳۰ و ۴۰ برای جبران عقب ماندگی ابتدا

سراغ توسعه برون زارفتند و فکر کردند اگر

عیناً نسخه توسعه غربی را بپیچند مشکل آنها

حل می شود که چنین نشد و فاصله آنها با

غرب بیشتر شد. سپس سراغ توسعه درون زا

رفتند و این بار ملی گرایی (ناسیونالیسم) را

البته باز به شیوه غربی تجربه کردند دوباره

سرشان به سنگ خورده تا اینکه به فرهنگ

خود باز گشتند و توسعه درون زای خود

محور را تجربه کردند که برخی کشورها در

این راه به موفقیت دست یافتند و برخی در

نیمه ی راه هستند. با توجه به مقدمه ای که

ذکر شد این سؤال مطرح است: روشنفکری

وابسته چه نقشی در توسعه کشورهای جهان

دکتر محمد رحیم عیوضی در کتاب «سیر

جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در

رویارویی با غرب» روشنفکری را در یک

تقسیم بندی کلی به ۱- روشنفکری عام و ۲-

روشنفکری خاص تقسیم کرده است. وی

وجوه روشنفکری در ایران را به ترتیب زیر

نام می برد:

روشنفکر غرب گرا، روشنفکر دینی،

روشنفکر چپی، روشنفکر ملی گرا و روشنفکر

لیبرال. دکتر عیوضی روشنفکری به معنای

خاص را گرفتار احساس کمبود و حقارت

نسبت به مبانی اعتقادی - فرهنگی خود و

تسلیم در برابر تمدن غربی معرفی می کند و

این جریان را دچار وابستگی شدید به فرهنگ

بیگانه می داند. دکتر عیوضی نظرات جلال

آل احمد، علی شریعتی، فریدون آدمیت،

رضا داوری، مهدی بازرگان، سروش،

مرتضی مطهری، ملکم خان، تقی زاده و سایر



روشنفکران خاص و عام داخلی و خارجی را در اثر تحقیقی خود ارائه کرده است. حال و هوای دهه‌ی هفتاد را تحت عنوان «روشنفکر و قدرت» ترجمه کرده است.

دکتر محمد باقر خرمشاد در مقاله تحقیقی خود با عنوان «روشنفکری و روشنفکری دینی ایران در سه حرکت» روشنفکری در ایران را دارای سه حرکت عمده می‌داند.

روشنفکری در حرکت اول به «نفی خویشتن» می‌پردازد و کاملاً غرب را می‌پذیرد تا از چاه عقب ماندگی بیرون آید. در حرکت دوم روشنفکری، «بازگشت به خویشتن» پا می‌گیرد و انقلاب اسلامی را تغذیه می‌کند و در حرکت سوم «اثبات خویشتن» را پی می‌گیرد.

اطلاعات اقتصادی و سیاسی مقالات متعددی در مورد روشنفکری ارائه کرده است. دکتر مصطفی رحیمی ترجمه کتاب «قرن روشنفکران» اثر میشل وینوک را تلخیص کرده که حاوی شرح حال روشنفکران فرانسه از ۱۸۹۸ تا ۱۹۹۸ می‌باشد. دکتر حمید عضدانلو مقاله نقش روشنفکر در جامعه نوشته ادوارد سعید را ترجمه کرده است. خسرو ناقد «نقش و مقام روشنفکران» در اندیشه‌های سیاسی هابرماس را به رشته تحریر در آورده است. دکتر حمید عضدانلو گفتگوی میان میشل فوکو و ژیل دلوز در

«ببینش روشنفکری ایران معاصر و اندیشه سیاسی غرب» سخنرانی دکتر سید علی اصغر کاظمی است که در اطلاعات سیاسی اقتصادی درج شده است.

در زمینه روشنفکری در جهان «منتقدان فرهنگ» اثر لزللی جانسون ترجمه شده است. «کیستی ما از نگاه روشنفکر ایرانی» اثر حسین کاجی به سؤال ما که هستیم؟ از نگاه رضا داوری، سید محمد خاتمی، سروش، سید جواد طباطبائی و زیبا کلام پاسخ می‌دهد.

دکتر حسین بشیریه در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی به مقوله روشنفکری در جهان و ایران پرداخته است.

«سنت روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل» اثر برونوفسکی و مازلیش است که لیلا سازگار آن را ترجمه کرده است. «بحران نو گرائی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر» اثر دکتر سید علی اصغر کاظمی است که به مقوله روشنفکری هم در آن پرداخته است. دکتر عماد افروغ در کتابهای «چالشهای کنونی

ایران» و «رنسانسی دیگر» متعرض مقوله‌ی روشنفکری شده است. غیر از مقاله‌ای که عضدانلو در اطلاعات سیاسی - اقتصادی دارد کتاب «نقش روشنفکر» اثر ادوارد سعید را ترجمه کرده است.

برای معرفی فراماسونری و دیگر تشکیلات روشنفکری ایران از کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران اثر سید جلال الدین مدنی و جزوه درسی دکتر عباس سلطانلو استفاده شده است.

توسعه
در مورد توسعه و توسعه نیافتگی دکتر تقی آزاد ارمکی در کتاب «اندیشه نوسازی در ایران» چارچوب‌های توسعه‌ای در جهان و ایران، تطور اندیشه نوسازی در ایران، رویکردهای توسعه‌ای در ایران و پارادایم توسعه نیافتگی در ایران را مورد بررسی قرار داده است.

۳- هدف پژوهش
بررسی سیر مراحل روشنفکری و نقش روشنفکری وابسته در توسعه یا توسعه نیافتگی ایران هدف این پژوهش می‌باشد.

۴- سؤال اصلی
روشنفکری وابسته چه نقشی در توسعه ایران داشته است؟
«تسعید، تکامل، توسعه» نوشته‌ای است از سعید حجاریان در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی که تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی را بررسی کرده است.

۵- سئوالات فرعی
۱- روشنفکری؟ انواع روشنفکری؟ مسیر روشنفکری؟ روشنفکری وابسته؟
۲- توسعه؟ الگوهای توسعه؟ توسعه نیافتگی؟
۳- رابطه روشنفکری و توسعه؟

پروفسور فرامرز رفیع پور در کتاب «توسعه و تضاد» با نقد توسعه اقتصادی و



۶- فرضیه اصلی

روشنفکری وابسته از عوامل مهم توسعه نیافتگی ایران می باشد.

فهم مسائل و روشنفکر را انسان تحصیلکرده علاقمند به فعالیتهای فکری جدی می داند.^۱ دایره المعارف روت لیج، روشنفکر را کسی می داند که وقتی سراغ ایده ها و نظریات می رود، مسئله صدق و حقیقت برایش اهمیت دارد.^۲

۷- فرضیه های جانشین

فرضیه جانشین ۱- روشنفکری وابسته مانع توسعه ایران نبوده است.

لغت نامه Modern Dictionary of sociology

A روشنفکر را چنین تعریف می کند: «افرادی از جامعه که خود را وقف پروراندن اندیشه های اصیل می کنند و در کار خلاق عقلانی هستند».^۳

فرضیه جانشین ۲- روشنفکری وابسته عامل توسعه در ایران بوده است.

۸- روشنفکران، روشنفکری، انواع

روشنفکری و روشنفکری وابسته

این تعریف دلالت بر این می کند که روشنفکران گروه برگزیده ای از جامعه هستند که ماهیتی غیراجتماعی و غیرتاریخی دارند.

اندیشمندان ایرانی و غیر ایرانی و دایره المعارف ها، تعاریف گوناگونی در مورد «روشنفکران و روشنفکری» ارائه کرده اند. وجه مشترک آنها این است که روشنفکر، انسان دانا و آگاه زمان خویش است و برای خود رسالت اجتماعی قابل

۸-۲- دیدگاه اندیشمندان داخلی
سید مصطفی ابطحی روشنفکر را اینگونه تعریف کرده است: «روشنفکر کسی است که طوری سخن بگوید که عوام بفهمند و خواص بیسندند، روشنفکر خرد باور، آزاده و اصلاحگر است».^۴

است و جریان روشنفکری از کار جدی فکری و تحرک سیاسی و اجتماعی جدا نیست.

۸-۱- لغت نامه ها

عماد افروغ در تعریف روشنفکر می گوید: «روشنفکر باید عام گرا و معتقد به حقوق اولیه ثابت برای انسانها باشد و به نقد

فرهنگ لغات آکسفورد، روشنفکری را استفاده از قدرت تفکر به شیوه منطقی برای

قدرتهای حاکم که مغایر با این حقوق عمل می‌کنند، پردازد. روشنفکر تنها فیلسوفی نیست که درکی از حقیقت و فضیلت انسانی داشته باشد، بلکه رسالت سیاسی و اجتماعی هم بر دوشش سنگینی می‌کند.^۵

وی روشنفکر واقعی را چنین تعریف می‌کند: «روشنفکر کسی است که حقیقت جو و آرمان‌گراست، مردمی است، نه این که تابع خواسته‌های مردم باشد، بلکه هدایت‌کننده آنهاست. نقش هدایتی دارد، روشنگر است، یعنی ظلم‌هایی را که به مردم می‌شود و مردم نسبت به آن آگاهی ندارند به آنها نشان می‌دهد. جهت‌گیری روشنفکر اصیل نیازها و منافع واقعی مردم است. آنان باید شبکه‌های آمریت و قدرت رسمی و غیر رسمی و حتی شبکه‌های قدرتی که بعضی از روشنفکران وابسته ایجاد می‌کنند و از طریق آن شبکه‌ها اعمال قدرت می‌کنند را افشا و برملا کنند».^۶

جلال آل احمد، روشنفکر را اندیشمندی می‌داند که در اندیشه خویش آزاد است، لذا عنصر تفکر و کار فکری از ویژگیهای مهم روشنفکری است. به نظر وی روشنفکر اهل سیاست است و جهان بینی خویش را در اندیشه سیاسی جامعه خود به کار می‌گیرد.

در نظر آل احمد رسالت روشنفکری تجدید حیات فرهنگی جامعه است.^۷

حسین بشیریه می‌گوید: «واژه روشنفکران معمولاً برای توصیف کسانی به کار برده می‌شود که عمدتاً به کار فکری می‌پردازند. در برخی کشورها لفظ روشنفکر معنای ضمنی خلاق بودن و نقاد بودن را نیز در بر دارد، با این حال از روشنفکران تعریف واحدی نمی‌توان عرضه کرد. نویسنده‌ای شصت تعریف مختلف از روشنفکران را مورد بررسی قرار داده است.... روشنفکران به طور کلی به عنوان «ذهن» جامعه خواه ناخواه با ساخت قدرت سیاسی برخورد پیدا می‌کنند و اغلب میان این دو تعارضاتی رخ می‌نماید».^۸

او اضافه می‌کند، «از لحاظ تاریخی باید گفت که روشنفکران محصول پیدایش فلسفه‌های مبتنی بر شک و تردید نسبت به عقاید سنتی بوده‌اند. به این معنی در تاریخ اروپا اومانیست‌ها از نخستین گروه‌های روشنفکری محسوب می‌شوند. در عصر رنسانس، راسیونالیسم و روشنگری، جامعه روشنفکری در اروپا گسترش یافت. جدایی فزاینده علایق دینی از علایق دنیوی، اجتماعی و سیاسی و یا جنبش سکولاریسم



خود تا اندازه زیادی حاصل فعالیت فکری روشنفکران بود. روشنفکران در این دوران در پی تخریب مبانی جامعه سنتی و ایجاد طرح و اساسی نو بودند. براساس همین سابقه، مفهوم روشنفکری با کمال جویی در زندگی اجتماعی و سیاسی و یوتوپیاگرایی درآمیخته شده است.

از همین رو ژوزف شومپتر در کتاب سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی «نداشتن مسئولیت مستقیم در امور عملی و فقدان دانش ناشی از تجربه» را به عنوان ویژگی عمومی روشنفکران عنوان کرده است.^۹

بشیریه در مورد نقش روشنفکران در سیاست می گوید: «به طور کلی می توان گفت که روشنفکران سه نقش عمده در زندگی سیاسی ایفا می کنند:

- ۱- انتقاد از نظام سیاسی
- ۲- مشارکت و دخالت در نظام سیاسی
- ۳- انزوا و کناره گیری از زندگی سیاسی»^{۱۰}

دکتر شریعتی در «روشنفکر مسئول، کیست؟» می نویسد: «روشنفکر به معنای اصطلاحی از فیلسوف، دانشمند، فقیه و سیاستمدار جداست. در یک کلمه، انسانی است که جایگاه خویش را احساس می کند، یعنی نسبت به وضع خویش در جهان و جامعه و تاریخ آگاهی دارد و طبیعی است که هریک از این روابط به نوعی او را متعهد و مسؤول می نماید. روشنفکری نه فلسفه است، نه علم، نه فقه و نه ادب و هنر، بلکه علم هدایت است و به نوعی نبوت»^{۱۱}.

۸-۳- دیدگاه اندیشمندان خارجی

امیل زولا، رمان نویس معروف فرانسوی، به خاطر دفاع از «حقیقت و اجرای عدالت» نامه سرگشاده خود در دفاع از دریفوس افسر محکوم یهودی را به رئیس جمهور وقت فرانسه می نگارد و به زندان می رود و از آن به بعد واژه روشنفکر^{۱۲} در ادبیات فرانسه رایج می گردد.^{۱۳}

آنا تول فرانس، روشنفکران را آن گروه از فرهیختگان جامعه می داند که بی آنکه تکلیفی سیاسی به آنها واگذار شده باشد، در اموری دخالت می کنند و نسبت به آن واکنش نشان می دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد.^{۱۴} از نظر او روشنفکر اندیشه اش را در خدمت شناسایی قدرت، حقیقت، عدالت و آزادی قرار می دهد و نگاه جهان شمول دارد.^{۱۵}

ریمون آرون جامعه شناس فرانسوی، معتقد

است افق دید «روشنفکر» جلوتر از افق دید صاحبان قدرت است، لذا در هر جامعه بین روشنفکران و اصحاب قدرت کشمکش وجود دارد.^{۱۶}

ادوارد سعید، «به نظر من هیچ چیز بیشتر از آن عادات ذهنی روشنفکر که او را وادار به طفره رفتن یا کناره گیری می کند قابل سرزنش نیست، آن خصلتی که شما را از جایگاه صعب الحصولی که بنیادش بر اصول اخلاقی بوده، و شما می دانید که راه درستی است، منحرف کرده و شما تصمیم می گیرید که آن راه را نپیمایید».^{۱۷}

«سعید از نادر افرادی بود که به دلایل روشنفکری و اخلاقی صراحتاً اعلام کرد که قرارداد صلح اسرائیل و فلسطین یک جانبه بوده و حاکمیت اسرائیل را بر مردم بی دفاع فلسطین تثبیت کرده است».^{۱۸}

او می گوید: «به روشنفکری که مدعی است فقط برای خود، یا برای آموزش محض، و یا فقط به خاطر علم مجرد می نویسد، نه می شود و نه باید باور داشت... اگر نمی خواهید موجودی سیاسی باشید نه بنویسید و نه سخنرانی کنید».^{۱۹}

به نظر او روشنفکر فردی است که علت وجودیش بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرایند جریان عادی یا فراموش شده و یا به زیر قالیچه رانده شده اند».^{۲۰} او اضافه می کند «روشنفکر فردی است با یک قوه ذهنی وقف شده، برای فهماندن، مجسم کردن، و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویه، فلسفه یا اندیشه، هم برای همگان و هم به همگان».^{۲۱}

او می گوید «ویژگیهایی که من برای روشنفکر بر می شمردم عبارتند از: در تبعید و حاشیه، آماتور و مؤلف زبانی که سعی می کند حقیقت را به قدرت بگوید».^{۲۲} وی در ادامه می گوید: «در تأکید نقش روشنفکر، به عنوان یک نامحرم، به این امر می اندیشیدم که فرد اغلب تا چه حد در مقابل شبکه بیش از حد قدرتمند آمریتهای اجتماعی (رسانه ها، حکومت و شرکتها) احساس ناتوانی می کند. این آمریتهای امکانات نائل شدن به هر تغییری را از میان برده اند».^{۲۳}

کنگره اتحادیه بین المللی کارگران روشنفکر، روشنفکر را چنین تعریف می کند: «روشنفکر کسی است که فعالیت روزانه اش مستلزم نوعی کوشش فکری آمیخته با ابتکار و ابراز شخصیت باشد، به صورتی که این فعالیتهای فکری بر فعالیتهای جسمی روزانه او بچربد».^{۲۴}

ژولین بندا روشنفکر را نمونه انسانی دور از منفعت طلبی می داند که تلاشش برای رسیدن به مقصودی عملی نیست و اگر خود را وارد ماجراهای سیاسی می کند، این مداخله را به نام «انسانیت»، «عدالت» و خلاصه به نام یک اصل انتزاعی، عالی و مستقیماً در جهت مخالف هوسهای سیاسی انجام می دهد.^{۲۵}

ژان پل سارتر در مورد روشنفکران می نویسد: «در اصل و ریشه، مجموعه روشنفکران به مثابه طیف متنوعی از افراد ظاهر می شوند که از طریق اعمالی که از مبدأ هوشمندی بر می خیزد (علم محض، علم تطبیقی، پزشکی، ادبیات و غیره) اسم و شهرتی کسب کرده اند و از این شهرت برای خروج از محدوده خود و برای نقد جامعه و قدرتهایی که به نام یک فرا یافت عام و جزم گرایانه (مبهم یا واضح، اخلاق گرا یا مارکسیست) از انسان، در مقام خود مستقر شده اند، برتر می روند». سارتر خود نقش مهمی در مخالفت با جنگ آمریکا و ویتنام ایفا کرد.

بنسمن و لیلین فیلد می گویند روشنفکران هدفی سه جانبه دارند:

۱- تعریف کردن و برتری دادن به ارزشهای آموزش و پرورش

۲- انتقاد از جامعه به عنوان ابزار رسیدن بدان

ارزشها

۳- دفاع از افرادی که واجد آن ارزشها و در صدد تحقق ارزشهای غایی هستند و حمله به افرادی که مانع تحقق آن ارزشها هستند.

این تعریف روشنفکران را از دیگر اعضای جامعه براساس اشتغال ذهنی آنان به ارزشهای غایی متمایز می کند.^{۲۶}

میشل فوکو فیلسوف فرانسوی می گوید: «گمان می کنم تعریف روشنفکر ممکن نیست مگر آنکه در عین حال بر این نکته تأکید کنم که هیچ روشنفکری وجود ندارد که به نحوی درگیر سیاست نباشد».^{۲۷}

میشل فوکو می افزاید: «به نظر می رسد که از نظر سنتی، فرآیند سیاسی شدن روشنفکر دو نقطه عزیمت داشته است: اول، موقعیت او به عنوان یک روشنفکر در جامعه بورژوازی، در یک نظام تولید سرمایه داری، در درون ایدئولوژی تولید شده یا تحمیل شده از طرف این نظام (استثمار شدن، به بدبختی کشیده شدن، نادیده گرفته شدن، لعنت شدن، متهم به خرابکاری، فساد و غیره)؛ و دوم: گفتن خود او که بعضی حقایق را آشکار کرده و به ارتباطاتی سیاسی در جایی پی برده که هیچ یک از آنها درک نمی شد. این دو شکل سیاسی شدن نه نسبت به یکدیگر بیگانه

بودند و نه ضرورتاً بر روی هم منطبق»^{۲۸}. هاینه می‌باشد، برای روشنفکر دو نقش در او همچنین می‌گوید: «آنچه را که اخیراً روشنفکران به آن پی برده‌اند این است که توده‌ها دیگر جهت آگاهی به آنها نیازی ندارند. توده‌ها خود به خوبی و حتی بهتر از روشنفکران می‌دانند و به خوبی نیز آن را بیان می‌کنند. اما یک نظام قدرت وجود دارد که از ابراز این گفتمان و دانش ممانعت کرده، آن را مطرود و نامعتبر جلوه می‌دهد. روشنفکران خود نیز بخشی از این نظام قدرت هستند. نقش روشنفکر (اینک) این است که می‌بایستی بر ضد اشکال مختلف قدرتی مبارزه نماید که خود نیز هم موضوع و هم ابزار آن است»^{۲۹}.

هاینریش هاینه: وظیفه اخلاقی هنرمندان و روشنفکران، شناختن نیروی محرکی است که تحولات اجتماعی را موجب می‌شود. افزون بر این، تلاش برای اثرگذاری بر فرآیند این تحولات و مشارکت در شکل دادن به ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه، جزو وظایف اخلاقی آنان است. روشنفکران و روشنگران در عین حال نباید دمی از بازبینی و واریسی جهان بینی خود و در صورت لزوم از تصحیح و ترمیم آن غافل شوند.^{۳۰}

یورگن هابرماس که شالوده نظریه اش، نظرات

هاینه می‌باشد، برای روشنفکر دو نقش در نظر می‌گیرد: ۱) به عنوان متفکر و محقق که با همگنان و همکاران خود به مباحثه و مناظره تخصصی می‌پردازد و از این راه در گشایش و گسترش نظریه‌ها و پیدایش فرضیه‌های جدید مؤثر است. ۲) به عنوان اندیشمندی اجتماعی که به منظور روشنگری، در جدلهای عمومی جامعه شرکت می‌کند و می‌کوشد با مشارکت و دخالت خود در مباحث روز و طرح پیشنهاد در جهت حل مسایل جاری جامعه، در فرآیند تکامل و بهبود وضع موجود اثر گذارد.^{۳۱}

ماکس وبر، روشنفکران را از دخالت در امور سیاسی برحذر می‌داشت و مداخله تفننی نویسندگان و فیلسوفان در حوزه سیاست را تفریح و گشت و گذار ذهنی جالبی می‌دانست که در خلأ و بدون احساس مسئولیت و آگاهی از حقیقت و واقعیت امور سیاسی صورت می‌گیرد.^{۳۲}

نتل (Nettl) می‌گوید: «روشنفکری را می‌توان از سه بعد تعریف کرد: ۱- حرفه‌ای که اعتبار فرهنگی دارد. ۲- نقشی که اجتماعی - سیاسی است. ۳- وجدانی که با کلیات مرتبط است»^{۳۳}.

شیلز (Shils) معتقد است: «روشنفکران ذاتاً



کسانی هستند مجذوب ارزشهای غایی و با نیازی درونی برای فراتر رفتن از سطح تجربیات ملموس بی واسطه. موقعیت روشنفکران گرفتار آمدن در تعارض میان نقش اجتماعی و تعهد به والاترین ارزشها و مقدسات است».

۸-۴- انواع روشنفکری

اندیشمندان مختلف داخلی و خارجی تقسیم‌بندیهای گوناگونی از نگاههای متفاوت، در مورد روشنفکری داشته‌اند که مروری بر آنها بی‌فایده نیست.

۸-۴-۱- تقسیم‌بندی‌های اندیشمندان داخلی

حسین بشیریه^{۳۴} تعاریف مربوط به روشنفکران را در سه دسته گنجانده است:

۱- روشنفکران کسانی هستند که در خلق و حفظ ارزشهای غایی و تغییر ناپذیر در زمینه

حقیقت، زیبایی و عدالت نقش دارند. محمدباقر خرمشاد در ارتباط «ما» و «غرب»

۲- روشنفکران، مبلغان عقاید، بنیانگذاران ایدئولوژیها و نقادان وضع موجود به شمار می‌آیند.

۳- از نظر جامعه‌شناختی روشنفکران، به عنوان قشری اجتماعی تلقی می‌شوند که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش دارند.

تا جلال آل احمد و شریعتی)

محمد رحیم عیوضی - لازم به ذکر است که عیوضی جریان روشنفکری را در یک تقسیم کلی به روشنفکری عام و روشنفکری خاص تقسیم کرده است.

روشنفکری عام، مشترک بین همه انسانها است که در جریان تاریخ متحول شده است. دستاوردهای فکری جامعه، حاصل تلاش این قشر متفکر است.

روشنفکری خاص، به معنای اندیشه‌گرایی محض و جدایی از اصول متعالی و ماوراء جامعه است که در عصر نوین اروپا بوجود آمده است. ویژگیهای عمده آن، غیر مذهبی بودن، دموکرات بودن، پیروی از عقل متعارف و درگیر سیاست بودن است.^{۳۵}

عیوضی وجوه روشنفکری در ایران را به ملی‌گرا، چپ‌گرا، سنتی، لیبرال، دینی و درباری تقسیم کرده است.^{۳۶}

محمدباقر خرمشاد در ارتباط «ما» و «غرب» قایل به سه حرکت روشنفکری در ایران است.^{۳۷}

حرکت اول نفی خویشتن (از تولد تا ملکم خان و تقی‌زاده)

حرکت دوم بازگشت به خویشتن (از تقی‌زاده تا جلال آل احمد و شریعتی)

حرکت سوم اثبات خویشتن (از شریعتی تا آوینی و سروش)

خرمشاد حرکت دوم را به دو گروه عمده تقسیم می‌کند: ۱- بازگشت به خویشتن ملی - ایرانی ۲- بازگشت به خویشتن ایرانی - اسلامی. گروه ۱ خود به دو دسته مجزا تفکیک می‌شود: الف- بازگشت به خویشتن ملی - ایرانی ایران باستان ب - بازگشت به خویشتن ملی - ایرانی ایران نوین

در گروه بازگشت به خویشتن ملی - ایرانی ایران باستان می‌توان به روشنفکران تکنوکرات دستگاه رضاخانی و محمدرضا شاهی نظیر تیمورتاش، فروغی، ابتهاج، ارسنجانی و... اشاره کرد. در گروه بازگشت به خویشتن ایرانی - ملی ایران نوین می‌توان از افرادی نظیر مصدق، شایگان، سنجابی، صدیقی و... نام برد. البته بین این دو گروه از افرادی نظیر احسان نراقی نیز می‌توان یاد کرد که در عین همکاری با رژیم شاه، سری نیز در میان محافل روشنفکری غیر وابسته به دستگاه سلطنت داشته است.

خرمشاد اضافه می‌کند تقی زاده «غرب» را درمان درد عقب ماندگی «ما» مطرح می‌کند و جلال آل احمد «غرب» را عین درد عقب ماندگی «ما» تشخیص داده و معرفی

می‌کند. نزد تقی زاده «غرب» درمان است و نزد آل احمد درد.

در مورد حرکت سوم روشنفکری ایران، خرمشاد می‌گوید: «روشنفکری دینی» دیگر عنوان داده شده به روشنفکری ایران در این دوره است که از ویژگیهایش باور شدید به خود و تلاش وافر برای اثبات خویشتن خصوصاً خویشتن شیعی - اسلامی است. در عکس العمل به «روشنفکری دینی» گروهی را باور بر این است که روشنفکری با دین قابل جمع نیست. این گروه بیشتر استدلال خود را متوجه دین‌گریزی و گاه دین ستیزی روشنفکری خصوصاً در یکی از مقاطع شکل‌گیری خود یعنی عصر روشنگری و دوران رنسانس می‌کنند.

خرمشاد ویژگیهای روشنفکران دینی را که اینک در سراسر جهان اسلام گسترش یافته، این چنین وصف می‌کند:

۱- دارای تحصیلات جدید می‌باشند.
۲- دغدغه اصلی آنها در موضع‌گیریهای اجتماعی و سیاسی مبارزه با عقب ماندگی جوامع خود است.

۳- به نقد وضع موجود اعم از نقد وضع سیاسی یعنی مبارزه با استبداد و استعمار، نقد وضع فرهنگی یعنی آشکار سازی و مبارزه با



- انحرافات فرهنگی درون فرهنگ اسلامی و فهمی و تقلید
 نقد وضع اجتماعی یعنی مقابله با محافظه کاری می پردازند.
 ۴- به نفی و مبارزه با خرافات و بدعت‌های نادرست می پردازند، البته نقد گذشته را به نام تجدد انجام نمی دهند، بلکه اسلام اصیل معیار نقد آنهاست.
 ۵- تأکید بر آزادی، عدالت، حقوق اساسی و... دارند.
 ۶- برای علم فضیلت قایلند و تضادی بین دین و علم گرایی نمی بینند.
 ۷- مروج خردگرایی هستند و دین را نقطه مقابل عقل نمی دانند. برای آنها اسلام «دیگر»ی نیست بلکه «خود»ی است، زیرا اسلام انسدادهای (دین تحریف شده) مسیحیت را ندارد. دین برای آنها نه درد بلکه درمان است.
 خرمشاد معتقد است حرکت روشنفکری دینی نیز در ایران سه حرکت داشته است:
 حرکت اول- نحله ی شریعتی: دین ایدئولوژی مبارزه - «غرب» دیگری «ما»
 حرکت دوم- نحله ی آوینی: دین ایدئولوژی تمدن ساز - «غرب» همیشه «استکبار»
 حرکت سوم- نحله ی سروش: انتظار غیرسیاسی از دین - «غرب» شایسته ی باز
- فهمی و تقلید
 دکتر شریعتی^{۳۸} روشنفکران را به دو دسته تقسیم می کند: ۱- روشنفکران بی درد ۲- روشنفکران حقیقی
 عماد افروغ^{۳۹} روشنفکران را در کل به دو دسته تقسیم می کند:
 ۱- خودی و تولیدی و درون زا
 ۲- غیر خودی و اشاعه ای، برون زا
 ویژگیهای روشنفکر خودی از نگاه افروغ چنین است: آشنا به زبان مردم و تاریخ و هویت جامعه، عدالت محور، داشتن نسبت مستقیم با انقلاب اسلامی و قانون اساسی، تولید اندیشه، نقاد دولت (مثبت و منفی)، دل مشغول آگاهی بخشی تا رسیدن به قدرت رسمی
 عماد افروغ روشنفکری ایران را به چهار جریان تقسیم می کند که جریان چهارم آن در ادامه حرکت سوم روشنفکری دینی است که خرمشاد بیان کرد:
 جریان اول روشنفکری - جریان روشنفکری مشروطه که تحت عنوان منورالفکری معروف است. این جریان با روشنگری پیوند دارد. جریان روشنگری اروپا جریانی است که خدا زدایی و متافیزیک زدایی کرده است و خواسته تا انسان را جانشین خدا کند، اما

نهایتاً هم به سوگ خدا و هم به سوگ انسان نشسته است. چهره‌های بارز این جریان

ملکم خان، آخوندزاده، طالبوف هستند.^{۴۰}

جریان دوم روشنفکری - به صورت کم‌رنگ

از زمان سیدجمال شروع شد و مرحوم

جلال آل احمد آن را تا حدی قوام بخشید و

مرحوم شریعتی و مرحوم مطهری آن را عمق

دادند و امام رحمة الله علیه آن را به اوج

خودش رساند. این جریان منظرش با

جریانات دیگر روشنفکری متفاوت است و

اصلاً نگاهش عقلانیت خودبنیاد، علم‌گرایی

و تجربه‌گرایی نیست. یک روشنفکری

عام‌گراست که ملاک‌هایش دینی است. دین

اسلام محدود به یک نژاد و شرایط جغرافیایی

و فرهنگی خاص نیست. این جریان

روشنفکری سنت‌گرا، بومی‌گرا و اسلام‌گرا

است.^{۴۱}

جریان سوم روشنفکری - از سال ۶۳ با یک

جریان روشنفکری دیگری تحت عنوان

گزینش‌گرا، نواندیش و نوگرا مواجه هستیم.

این جریان نوعی علم‌گرایی، غرب‌گرایی

نوین و سنت‌گریزی نوین به شیوه روشن

فکری کاذب نسل اول را تقویت می‌کند.

جریان سوم روشنفکری، جریان غرب‌گرایی

نوین و سنت‌گریزی نوین است که درکی از

هویت تاریخی، انقلاب اسلامی و قانون اساسی ندارد.^{۴۲}

جریان چهارم روشنفکری - افروغ معتقد

است برای نجات از جریان سوم، باید جریان

چهارم روشنفکری پا بگیرد. این جریان در

ادامه جریان دوم روشنفکری است یعنی به

چارچوب‌های تاریخی و توسعه‌ی فرهنگی

توجه دارد. توسعه‌ای که باید خود را با فرهنگ

جامعه وفق دهد. توجه به هویت فرهنگی و

تاریخی ایرانیان و قانون اساسی و انقلاب

اسلامی داشته باشد و از زاویه‌ای نگاه کند که

این زاویه دید به بازسازی مبانی معرفتی

حضرت امام برمی‌گردد. از زاویه‌ای که امام،

انسان و جهان را می‌دید و تفسیر می‌کرد،

زمان و مکان را دخالت می‌داد و شرایط

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را ذی‌مدخل

می‌دانست.^{۴۳}

۸-۴-۲- تقسیم‌بندی‌های اندیشمندان

خارجی

ادوارد سعید، روشنفکران را به حرفه‌ای و

آماتور تقسیم می‌کند.

روشنفکر حرفه‌ای - روشنفکر حرفه‌ای فاقد

استقلال فکری است و آن چیزی را

می‌نویسد و یا می‌گوید که اربابانش از وی



خواسته اند.^{۴۴} سازمان دادن خواستها، کسب قدرت و مهارت و روشنفکر آماتور - روشنفکر آماتور تعهدی عاشقانه دارد، خطرپذیر، پای بند به اصول و اهل آسیب پذیری در مناظره ها است و با اهداف دنیوی درگیر می شود.^{۴۵} ریمون آرون، جامعه روشنفکری را به سه قسمت تقسیم کرده است:^{۴۶}

- ۹- دوره های روشنفکری در ایران**
- ۱- تولید کنندگان اندیشه، مانند هنرمندان و متفکران مبتکر
 - ۲- توزیع کنندگان اندیشه، مانند استادان دانشگاه و نویسندگان
 - ۳- مصرف کنندگان مانند دانشجویان
- آرون خاستگاه گروه اول را کشورهای غربی و گروه سوم را جهان سوم معرفی می کند که این امر از حیث جامعه شناختی روشنفکران ایرانی به مفهوم خاص قابل تأمل می باشد.
- گرامشی روشنفکران را به دو گروه تقسیم می کند:^{۴۷}
- گروه اول - روشنفکران سنتی مانند مدرسین، کشیش ها، مدیران و کارگزاران که کارشان از نسلی به نسل دیگر تداوم می یابد.
- گروه دوم - روشنفکران ارگانیک که نزد گرامشی، در پیوند مستقیم با طبقات یا تشکیلاتی هستند که روشنفکران را برای
- حسین بشیریه^{۴۸} در مورد نقش روشنفکران در ایران می نویسد: در ایران طبعاً نقش روشنفکران مدرن بویژه در آغاز تحول و نوسازی در این کشور از حد ایفای نقش در زندگی سیاسی فراتر رفت و جنبه ای ساختاری و بنیادی یافت. روشنفکران از عوامل عمده ی تکوین ساخت دولت جدید بودند که پس از انقلاب مشروطه برقرار شد. روشنفکران اولیه ایران نخستین نمایندگان اندیشه های نوین بویژه لیبرالیسم، سکولاریسم و تجدد بودند. میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا صالح شیرازی، میرزا یوسف مستشارالدوله، شیخ احمد رومی و میرزا آقا خان کرمانی را باید از پیشروان جنبش روشنفکری ایران به شمار آورد.
- از خواستهای عمده ی این روشنفکران

اغلب در خارج از کشور به فعالیت سیاسی خود ادامه دادند. از جمله فعالیت «کمیته ایران آزاد» به رهبری سیدحسن تقی‌زاده در برلین قابل ذکر است. از اعضای این کمیته باید از سیدمحمدعلی جمالزاده، ابراهیم‌پور داوود، حیدرخان عمواوغلی، میرزا نصرا... خان جهانگیر و حبیب‌ا... شیبانی نام برد.

با کودتای اسفند ۱۲۹۹ جو سیاسی و اجتماعی ایران آشکارا متحول شد و فعالیت روشنفکران در سیاست به سبکی که بعد از اسبنداد صغیر تکوین یافته بود به پایان آمد. فعالیت بقایای روشنفکران عصر مشروطیت در دوران حکومت رضاشاه شکل دیگری به خود گرفت. حکومت غربگرا و اصلاح طلب رضاشاه برخی از خواستهای روشنفکران اولیه ایران در زمینه‌ی ایجاد مبنای دولت مدرن، ناسیونالیسم ایرانی، جلوگیری از نفوذ روحانیت احیای مفاخر ایران باستان، اصلاحات دیوانی و اداری و تمرکز سیاسی برآورده ساخت. هرچند خواستهای دیگر آنها در زمینه حکومت قانون و آزادی و لیبرالیسم را سرکوب کرد. برخی از روشنفکران ایران خود پشوانه فکری لازم برای اصلاحات و نوسازی در زمان رضاشاه را فراهم کردند ولی پس از

تجدید هویت و سنتهای ملی ایران، منع دخالت روحانیون در سیاست، وضع نظام، قانون اساسی جدید به شیوه اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی جدید براساس حاکمیت ملی و ایجاد مبنای دولت ملی مدرن بود. در مواردی روشنفکران به منظور پیشبرد اهداف خود در صدد جلب نظر علمای دینی نیز برآمدند و جوهر آرمانهای خود را اسلامی خواندند. زمینه فکری انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه نشر عقاید روشنفکران اولیه آماده گردید.

انجمنهای روشنفکری مانند فراموشخانه و مجمع آدمیت و لژ بیداری ایران و انجمن ترقی به فعالیت فکری و عملی روشنفکران سازمان می‌دادند.

روی هم رفته قانون اساسی مشروطه عمدتاً تبلور آرمانها و اندیشه‌های روشنفکران در زمینه‌ی حاکمیت ملی و آزادی و برابری بود. همچنین اندیشه‌های اصلاحات ارضی و اقتصادی، سکولاریسم فرهنگی، ناسیونالیسم باستانی و ضدیت با روحانیت که بعدها در دوران سلسله‌ی پهلوی اجرا گردید، ریشه در افکار روشنفکران عصر مشروطه داشت.

در طی جنگ اول روشنفکران ایرانی



بروز خصلت استبدادی رژیم رضاشاه از آن فاصله گرفتند. از آن جمله بودند مشیرالدوله، قوام السلطنه، علی دشتی و سیدحسن تقی زاده.

از روشنفکران عمده آن دوران (رضاشاه) که در زندگی سیاسی و اجتماعی نقش بارزی داشتند باید از علی اصغر حکمت، ذکاءالملک فروغی، ذبیح الله شفق، سعید نفیسی و متین دفتری نام برد.

پس از سقوط رژیم رضاشاه با گسترش آزادیهای اجتماعی و سیاسی، روشنفکران و طبقات متوسط جدید مجال فعالیت سیاسی پیدا کردند. سیاستهای آموزشی عصر رضاشاه موجب پیدایش قشر جدیدی از تحصیلکردگان شده بود. نخستین حزب عمده ای که توسط این گروه ایجاد شد، حزب ایران بود که در اصل به عنوان انجمن مهندسان تشکیل شده بود. حزب ایران «حزب پزشکان، حقوقدانان، روزنامه نگاران، استادان دانشگاه و آموزگاران بود».

از این حزب دوانشعاب صورت گرفت که به تشکیل نهضت آزادی (با گرایش اسلامی) و حزب مردم ایران انجامید. از دیگر احزاب قشر روشنفکری در آن دوران باید از حزب زحمتکشان و حزب «پان ایرانیت» نام برد. جبهه ملی، دکتر مصدق، به عنوان ائتلافی از احزاب در اواخر دهه ۱۳۲۰ در برگیرنده جمع بزرگی از روشنفکران جدید بود و هنگامی که به قدرت رسید از اصلاحات ارضی، انتخاباتی و سیاسی حمایت کرد.

پس از سقوط دولت جبهه ملی در میان سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ قشر تازه ای از روشنفکران محافظه کار، غربگرا و طرفدار دربار پیدا شدند و مناصب قدرت سیاسی را به دست گرفتند.

این گروه نخست در سال ۱۳۴۰ در کانون ترقی گرد آمده بودند که مرکب از حدود ۳۰۰ تن افراد تحصیل کرده در غرب بویژه در آمریکا بود. همین کانون بعداً به صورت حزب ایران نوین درآمد. کانون ترقی خود در

دوره	خود (Same)	غیر خود (Other)
دهه ی ۱۳۴۰ و قبل از آن	غرب	دین (ایدئولوژی)
دهه ی ۱۳۵۰	بازسازی سنت	غرب
دهه ی ۱۳۶۰ و بعد از آن	سکولاریزم (غرب جدید)	ایدئولوژی (پایان دوران ایدئولوژی)

آغاز گروهی مخالف بود. مؤسسين آن عبارت بودند از: حسنعلی منصور (پسر منصورالملک)، محسن خواجه نوری، دکتر منوچهر شاهقلی، مهدی فتح‌ا... ستوده و امیرعباس هویدا. حزب ایران نوین به عنوان ابزار قدرت دربار بر مجلس و قوه مجریه سلطه یافت. رهبران حزب خود را «تکنوکرات» تلقی می‌کردند. ایدئولوژی این دسته از روشنفکران (بورژوازی مطلقه) در مقابل (بورژوازی - لیبرال) بود.

در دهه ۱۳۵۰ بخشهایی از قشر روشنفکری ایران به ایدئولوژی اسلام روی آوردند و تعبیرهای شورشگرانه از آن به دست دادند. هدف روشنفکران اسلامی دهه ۱۳۵۰ احیای اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی در مقابل نظام سرمایه‌داری غربی بود.

از جمله نمایندگان این گرایش جدید در بین روشنفکران در آن دوران باید از جلال آل احمد، علی شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین خلق و جنبش انقلابی مردم مسلمان (جاما) و نهضت آزادی ایران نام برد که همگی کم‌وبیش مخالف سرمایه‌داری و امپریالیسم غربی و هوادار تفسیری سیاسی و نوگرایانه از اسلام و برقراری نظام اجتماعی اسلامی بودند.

سید مصطفی ابطی^{۴۹} دوره‌های روشنفکری ایران را مطابق جدول زیر تقسیم کرده است.

۱۰- بینش روشنفکری ایران و اندیشه غربی

سید علی اصغر کاظمی در ارتباط با بینش روشنفکری ایران و اندیشه غربی معتقد است: «به رغم اتهام غرب‌گرایی که از دیرباز به روشنفکران و تحصیل‌کردگان زده می‌شود، این موضوع جای تأمل دارد. چنانچه می‌دانیم، یکی از ویژگیهای جامعه صنعتی و پیشرفته، که ما در مطالعه و شناخت اندیشه و رفتار آن به سادگی از کنارش می‌گذریم، این است که در سنت اجتماعی غرب، تحصیل‌کردگان و روشنفکران با توده مردم در نوعی تفاهم و اشتراک بینش به سر می‌برند، یکدیگر را خوب می‌شناسند و دولتمردان و نخبگان علمی جامعه نیز در افت و خیزهای سیاسی - اجتماعی آراء مخالف را در جوی آکنده از وفاق تحمل می‌کنند. شاید بتوان تمام رمز و راز تحول و پیشرفت غرب را در ابعاد مختلف از دوره «رنسانس» به این طرف، در همین ویژگی جستجو کرد. روشنفکر غربی به مسئولیت خویش واقف است و خود را متعلق به جامعه می‌داند و تمام نیروهای بالنده به جای خنثی کردن



یکدیگر به تقویت متقابل می پردازند و هدف مشترکشان چیزی جز اعتلای جامعه و شوکت ملت نیست. به بیان دیگر، در اندیشه سیاسی غرب مفاهیم والائی وجود دارند که در تزاخم و تضاد با سنت استبدادی است. در حالیکه در جامعه ما، نه در گذشته و نه در امروز، این ارتباط و همدلی متقابل میان توده مردم، قشر روشنفکر و نخبگان حکومتی وجود نداشته است. پس ملاحظه می کنیم که مشکل بینشی روشنفکر ایرانی ضرورتاً ناشی از اندیشه غربی و غربزدگی نیست، بلکه گسستگی او از بدنه جامعه ریشه در جای دیگر دارد و در یک دور علت و معلولی از فرهنگ و سنت های تاریخی خودمان حادث گردیده است».^{۵۰}

۱۱- فراماسونری، مجمع آدمیت و لژیوناری ایرانیان

۱۱-۱- تاریخچه فراماسونری

او مشکل روشنفکری را ناشی از «فرهنگ عمومی» جامعه می داند و می افزاید: «روشنفکر معاصر ایران هنوز جایگاهش در جامعه چندان روشن نیست. او هنوز مجبور است حرفش را در لفافه بزند. حتی دانشجوی علم سیاست و اندیشه سیاسی تمایلی به تحقیق و تحلیل در مسائل جاری و مبتلا به کشورش ندارد ترجیح می دهد با مثالهای موهوم مقصودش را بیان کند. تفکر و بینش علمی هنوز جای خود را در فرهنگ عمومی در اروپا ماسونها (بنّاهای) به جهت نقش مهمشان در ساختن کاخها، معابد، پلها و بناهای دیگر از قید مقررات و حکام محلی آزاد بوده اند و به این دلیل فراماسون (بنای آزاد) خوانده می شوند. از قرن هفدهم میلادی کسانی هم که کار بنایی نداشتند، بخصوص صاحبان قدرت اجتماعی به عضویت لژهای فراماسونی پذیرفته شدند. تشکیلات فراماسونی از سمبل ها، رمزها، آداب و تشریفات خاصی استفاده کرده و

۱۱-۲- فراماسونری، پایگاه روشنفکری
در ایران

«فراماسونری را می توان به عنوان پایگاه مهم حوزه روشنفکری مطرح نمود که قبل از انقلاب مشروطه برای اولین بار توسط میرزا ملکم خان پی ریزی شد. آسیب پذیری این تشکیلات در برابر غرب مشهود است. در واقع تاریخ نشان می دهد که موضعگیریهای مرموز این جریان مغایر با اصول زیربنایی نهضت‌های دینی بوده است. در زمینه پیدایش آن، عوامل خارجی نقش مهمی داشتند، در واقع انگلستان با توجه به خاطره تلخ شکست خویش در نهضت تنباکو در فکر تأسیس و ترویج لژ فراماسونری و به تعبیری بین‌المللی کردن تشکیلات فراماسونری به عنوان یک عمل نفوذی بر آمد، تا جهت نفوذ در کشورهای جهان و اعمال سیاست استعماری نیروهای مدافع را بزدايد. همانگونه که در کتاب «الخطب الاربع» هدف اساسی ماسونر اینگونه اعلام شده است:

«حزب ماسونی نباید قانع به یک یا دو یا سه دولت باشد، بلکه سلطه اش باید جهان را در برگیرد و برای نیل به این اهداف، اولین مرحله، نابودی ادیان و علمای روحانی است که بزرگترین و خطرناکترین دشمنان ما

محل تشکیل جلسات خود را لژ می نامیدند. فراماسونری از اسکاتلند و انگلستان نضح گرفت و در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی گسترش یافت. سپس در آسیا و آمریکا و دیگر نقاط، شبکه ی جهانی از وابستگان خود ایجاد کرد.

لژهای فراماسونی گرچه سعی شده به صورت خیریه معرفی شود، اما در اروپا و آمریکا، بسیاری از تحولات اجتماعی و سیاسی را به آن نسبت می دهند.

فراماسونی در مستعمره های اروپا و آمریکا به صورت پایگاه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب ظاهر شد، از این رو فراماسونی شرقی پایگاه عوامل نفوذ فرهنگ و سیاست غرب، بخصوص استعمار انگلیس و آمریکا می باشد.

تغییر دین، مذهب، سنت، عقاید، فرهنگ، آداب و رسوم، دگرگونی در نظام های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، آموزش و پرورش، شیوه های ازدواج و روابط خانوادگی و کارگری توسط ارتش نهان فراماسونری در طول سه قرن اخیر انجام شده است. منافع این تغییرات به جیب قدرتمندان و گردانندگان فراماسونری ریخته شده است. ۵۲



محسوب می‌شوند. باید بزرگترین دشمن بشریت را که «دین» نام دارد، نابود سازیم. افراد حزب ماسونی نباید معتقد به هیچ دینی باشند، جز در صورت ظاهر، آن هم برای فریب».

ملکم خان یکی از مهمترین چهره‌هایی بود که در تأسیس فراماسونری نقش بسزائی داشت. مسلم است که در همان ابتدا، هدف ملکم خان تربیت افرادی جهت نفوذ در کادر حکومت بود. اگر چه عده‌ای این اقدام ملکم خان را بر گرفته از نیت خیرخواهانه وی می‌دانند، لیکن ایجاد تشکیلات سیاسی

جهت رخنه در کادر حکومتی از نیت ملکم خان در تأسیس لژ بود. در واقع همان مطلبی که در صدد اثبات آن بود؛ یعنی ارتباط بین فراماسونری به عنوان پایگاه روشنفکری و جریانات سیاسی مملکت.

مطالعه تاریخی فراماسونری، چه در دوران مشروطه و چه بعد از آن، نشان می‌دهد که این تشکیلات با برنامه ریزی دقیق در جهت تأثیرگذاری بر جامعه و ساختار حکومتی بوجود آمد و با حمایت خارجی

اثرات منفی و بازدارنده‌ای به جای گذاشت. آل احمد در خصوص این قبیل تشکیلات مخفی که از غرب متأثر هستند، می‌گوید:

۱- فراماسونری در ایران، وابستگی عمیق به نظام اجتماعی و فرهنگی مغرب زمین داشت. نشانه‌هایی که بر روی لباسها و محافل آنها ترسیم گردیده با نشانه‌های «ماسونیت آمریکائی و انگلیسی یکی است»، از طرفی

«... انواع مختلف پاتوقهایی که تعداد شرکت کنندگان آنها از انگشتهای دو دست متجاوز نمی‌شد. در رابطه با فراماسونری نیز استعمار به جهت نفوذ در ایران به تقویت آن جذب روشنفکران پرداخت. خط اصلی فراماسونری مبارزه بر علیه اندیشه‌های دینی، ملی و فرهنگی بود که در قالب شعارهایی از قبیل «انسان دوستی» و «انسانیت» شکل گرفت و هدف، جذب نخبگان ایران بود تا با اتکاء به آنها بر تمامی شوؤنات سیاسی - اقتصادی و فرهنگی کشور سیطره پیدا کند.

از همان اوان مشروطیت این تشکیلات شکل گرفت و با شکست دادن مشروطه و انحراف آن، در نهایت به تحقق امیال استعمار خاتمه یافت، به طوری که مقدرات ایران را در دست گرفتند».

در مجموع، ویژگیهای فراماسونری که جلوه‌ای از عملکرد سیاسی آن در انقلاب مشروطه به جای ماند، عبارتند از:

حرف لاتین G و ستاره شش پر داوود و معنویات دینی است. بسیاری از سمبلهای محافل صهیونیستی از نشانه‌های اصلی لژ فراماسونری ایران و جهان به شمار می‌روند.

۲- مجامع فراماسونری ایران که تا ۸۰۰ لژ تخمین زده شده است، اصول غرب را پذیرفتند؛ از آن جمله اصل ترقی، اصالت عقل، اومانیسیم و... نظام حکومتی نیز که از جهت ساختاری متأثر از این محافل بود، جامعه ایران را به سمت فرهنگ غربی سوق می‌داد، لذا آنها مربی کسانی بودند که بر اساس اندیشه‌های غربی تربیت شده و همه گونه علاقه دینی و فرهنگی را از خود رها کرده بودند.

۳- بسط «لیبرالیسم» و «اباحیت اخلاقی» توسعه اصل «اصالت سود در معاملات» و از طرف دیگر انتشار عقاید ترقی و تکامل در جامعه شناسی و زیست شناسی بخشی از بنای فرهنگ جهانی مورد نظر فراماسونری را شکل داده است.

۴- عملکرد فراماسونری در بین کشورهای اسلامی مروج فرهنگ بیگانه، تشنجات سیاسی، هرج و مرج فکری جامعه در جهت جدایی از اصل خویش، اخلاق ناهنجار لیبرالیستی، دوری از مذهب و مبارزه بر علیه

۱۱-۳- فراماسونری - محفل‌های رجال وابسته و سرسپرده ایران به استعمارگران انگلستان با اعزام سه تن از زبده ترین و کار کشته ترین مأمورین خود به ایران از سال ۱۸۰۰ میلادی - یازدهمین سال پادشاهی فتحعلی شاه، بنامهای: سرهارفورد جونز، جیمز موریه (مولف کتاب حاجی بابای اصفهانی) و جی - بی - فریزر که هر سه نفر از اعضای برجسته فراماسونری انگلستان بودند، اقدام به جلب درباریان، رجال و

اشراف به محفل فراماسونری نمودند.^{۵۴} با اودرمیان می‌نهاد و صمیمیت فوق‌العاده‌ای دولت انگلستان توسط این عوامل خود با ایجاد لژهای فراماسونری، رابطه مستقیم مخفی و تشکیلاتی و مطمئن با شخصیت‌های مؤثر در طبقه حاکمه و دستگاه حکومتی بر قرار نمود و عملاً آنان را به استخدام خود در آورد. اعضاء این لژها از گروه‌های مختلف اجتماعی که به نحوی در سیستم حکومتی و اداری بودند تشکیل می‌گردید. این افراد از عالیترین مقام‌های حکومتی تا مترجمین و منشی‌های حکومتی و یا در استخدام سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای انگلیس و دیگر کشورها را شامل می‌گردید که در اداء انجام خدمات از آنان حمایت یا مزد پرداخت می‌گردید. این فعالیت و همکاری زمینه ترقیات بعدی آن می‌شد. علاوه بر این جمعی از تجار و ملاکین بزرگ نیز عضو لژهای فراماسونری بودند. در این راه دیپلماتهای انگلیسی پیگیرانه تلاش می‌نمودند، وزیر مختار انگلیس در ایران سرگور اوزلی بارت «با وارد کردن درباریان به حلقه فراماسونی تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد. این عملیات و اقدامات نفوذ اوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلیشاه آشکارا همه مسائل مورد نظر و امور سیاسی را

با اودرمیان می‌نهاد و صمیمیت فوق‌العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان بوجود آمده بود».^{۵۵} این صمیمیت فوق‌العاده میان شاهان ایران و رجال دولتی و درباریان با استعمار از انگلستان زمان فتحعلیشاه شروع و بادیگر شاهان قاجار و رضاشاه و محمد رضا شاه برقرار بود، فقط در دوران کوتاه صدارت قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر و نخست وزیری دکتر مصدق دولتها در کنترل فراماسونری نبودند. به درستی که هدف انگلیس از اجرای این روش از نامه سرگور اوزلی به وزارت خارجه انگلیس پس از انعقاد معاهده گلستان با میانجیگری او روشن می‌شود: «... حال که خطر ناپلئون بر طرف شد و سرحدات هندوستان از تجاوز مصون ماند در اینصورت باید ملت ایران را گذاشت در همین حال توحش و بربریت باقی بمانند».^{۵۶} این دیپلمات کارکشته استعمار آنچنان مورد مهر و محبت شاه و درباریان قرار می‌گیرد و با آلت دست قرار دادن آنان به امپراتوری بریتانیا خدمت می‌نماید آنهم با دادن هدیه و رشوه و وعده‌های حمایت به شاه و درباریان. اجرای این سیاست به قول

محمود محمود:
 «گوئی ملخ پر آفتی در مزرعه هستی
 ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در
 حال رشد و نمود است و سر انجام آن نیز
 برای ایران بسیار وخیم و خطرناک می باشد،
 با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و
 جدی و دلسوز پیدا شدند ولی نه کوشش و
 نه فداکاری آنها هیچ یک در بر انداختن ریشه
 این تخم فتنه و فساد مؤثر نگشت.

این ملخ پر آفت، شبکه فراماسونری
 ساخته و پرداخته استعمار انگلیس بود که
 تخم فتنه و فساد بر ایران افشاندند و آنرا از
 قافله تمدن و پیشرفت باز داشت و ایران را به
 زائده استعمار و استثمار نو تبدیل نمود».

۱۱-۴- مختصری از رجال فراماسون

۱- **عسگر خان افشار ارومی:** از سر کردگان
 سپاه عباس میرزا سفیر ایران در دربار ناپلئون
 در سال ۱۸۰۸ در پاریس به عضویت لژ
 فراماسون «فیلو سوفیک فرانسه» پذیرفته
 شد. این لژ پیرو لژ بزرگ اسکاتلند بود...
 علاقه زیادی به فراماسون نشان داد و پس از
 اینکه با استادان و بزرگان قوم مشورت نمود،
 در صدد بر آمد که لژی در اصفهان تشکیل
 دهد... استاد بزرگ و مورخ معروف، توری

که این بیانات را در یادداشت های روزانه
 خود ثبت کرده است بعداً راجع به تشکیل لژ
 رسمی، در تاریخ چیزی نوشته است... ۵۷
 ۲- میرزا ابوالحسن خان ایلچی: سفیر ایران
 در انگلستان، سرگور اوزلی بارت مهماندار
 میرزا ابولحسن که خود از رؤسای
 فراماسونری بود، خیلی زود «ایلچی کبیر
 ایران» را شناخت و او را برای ورود به حلقه
 برادران فراماسون مناسب و لازم تشخیص
 داد... میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا
 عسگرخان خیلی زود همه مراحل
 فراماسونری را طی کرد و در مدت بسیار
 کوتاهی مقام برادر بسیار ارجمند master
 past grand را نیز بدست آورد. تشریفات
 فراماسونری که همه جا با احترام و با ذکر
 لقب (عالی جناب) از او نام می برند، درباره
 عضویتش در لژ فراماسونری انگلند که
 بزرگترین لژ این کشور است چنین می نویسد:
 «بنابر اعتقادات و مراسم تاریخی
 فراماسونری روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ عالی جناب
 میرزا ابوالحسن خان به عضویت لژ
 فراماسونری درآمد. روزی که او فراماسون
 شد ۳۵ نفر از اعضای اصلی لژ و ۵ مهمان
 عالیقدر از لژهای معروف انگلستان که لرد
 «مویرا» و دولت سوسکس نیز جزو آنها بودند

با شکوه و جلال زیادی مراسم را انجام دادند.»^{۵۸}

چندی بعد میرزا ابوالحسن به ایران بازگشت و وزیر خارجه شد و سرگوراوزلی نیز بعنوان سفیر انگلستان وارد ایران گردید و به همت این دو قرارداد ۱۸۱۲ (مفصل) میان ایران و انگلستان به امضاء رسید که هدف اساسی آن تعهد ایران بر مبارزه با آزادیخواهان افغان در جنگ علیه انگلیسی‌ها و تثبیت

استعمار بریتانیا بر هندوستان بود. پس از امضاء این قرارداد و اثبات سرسپردگی میرزا ابوالحسن مقرری ماهیانه از قرار هر ماه یکهزار روپیه برای او تعیین و به مدت سی و پنج سال پرداخت گردید، مضافاً بر اینکه... نظربه اینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده و مدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده

است، لازم می‌شود یکهزار روپیه مزبور را از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی را ترک نماید.

پس از رسیدن این نامه به کمپانی هند شرقی، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان می‌نویسد: «... ما مراتب رضامندی خود را از

روشی که آنجناب اتحاد نموده‌اید باستحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده، از ایشان خواستیم بعنوان نشانه‌ای از علائم دوستی مان نسبت به جنابعالی ماهیانه یکهزار روپیه در حق آنجناب منظور دارند. این مقرری تا وقتی که جنابعالی از کمک به سفیر انگلیس در تهران نسبت به حفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان مضایقه نموده‌اید مرتباً پرداخت خواهد شد.»^{۵۹}

بدین صورت وزیر خارجه ایران طبق گزارش و درخواست سرگوراوزلی و موافقت وزارت خارجه انگلیس و تأیید «کمیته محرمانه» امور سیاسی هند که گویا نام سازمان جاسوسی انگلستان در مستعمرات را داشته رسماً حقوق بگير انگلستان می‌گردد. (این جناب قبل از مرگ درخواست می‌نماید که نیمی از حقوق پس از مرگ به پسرش پرداخت گردد که مورد موافقت قرار نمی‌گیرد.)

در دوران وزارت خارجه ابوالحسن خان معاهدات گلستان و ترکمنچای از طرف روسیه تزاری و با حمایت انگلستان به ایران تحمیل گردید.

۳- میرزا محمد صالح شیرازی: در سال ۱۸۱۵ به اتفاق چهارتن دیگر برای تحصیل به انگلستان اعزام گردید و در سال ۱۸۱۷ عضو فراماسونری

شد، پس از اتمام تحصیلات به ایران باز گشت و در دستگاه عباس میرزا مترجم سیاسی شد. یکبار از طرف عباس میرزا به سفارت انگلستان رفت و بار دیگر همراه هیأتی به دربار امپراتور روس اعزام گردید. میرزا محمد صالح در سال ۱۸۳۷ محرم ۱۲۵۳ روزنامه کاغذ اخبار را منتشر نمود.

۴- میرزا سید جعفر خان فراهانی (مشیرالدوله): پسر عموی بزرگ میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۲۳۰ برای تحصیل به انگلستان اعزام شد و در سال ۱۸۱۷ به عضویت فراماسونری درآمد. پس از عزل میرزا آقاخان نوری رئیس هیئت وزیران شد. کلیه فعالیت‌های او در جهت منافع انگلستان بود. ادوارد استویک وزیر مختار انگلیس در ایران درباره او می‌گوید: «... او یک مرد وطن خواه خوب است.»^{۶۰}

۵- سه تن از شاهزادگان قاجار، پسران حسنعلی میرزا فرمانفرما که پس از مرگ فتحعلیشاه ادعای سلطنت نموده و بر اثر تدبیر و کوشش قائم مقام سرکوب گردیدند، از شیراز گریخته و از راه شامات گذشته و از

لندن سر در آوردند. این سه تن بنامهای رضا علی میرزا، نجف علی میرزا و تیمور میرزا در لندن مورد مهر و محبت قرار گرفته و ماهیانه

سیصد تومان هریک دریافت می نمودند و در سال ۱۲۵۱ وارد لژ فراماسونری شدند و در سفرنامه خود مشروح جریان را نوشته اند و از رابطه پدرشان با انگلیس‌ها و ایجاد شورش و بلوا در منطقه فارس پرده بر داشته اند.^{۶۱}

۶- ابو طالب فرخ خان امین الدوله کاشی: از غلام بچگان فتحعلیشاه ابو طالب در دستگاه پوسیده «کپک اوغلی» روز بروز ارجمندتر شد، فرخ خان شد، امین الملک شد، امین الدوله شد، سفیر شد و پیمان ننگین پاریس (۱۸۵۷-۱۲۷۳) را با انگلیس‌ها بست، یعنی که هرات و افغانستان را به انگلستان بخشید، هم چنان که چند سال پس از این در ۱۲۷۷ به دستور انگلیسیان امتیاز سیم تلگراف خانقین - تهران را از شاه (ناصرالدین شاه) برای انگلیسیان گرفت. ... امین الدوله برای بستن پیمان پاریس از انگلیس‌ها پول گرفت. چنین کسی در ۱۸۷۵ یعنی سالی که آن پیمان رسوا و ننگین را بست و دست ایران را برید و در پاریس به لژ فراماسونی گراندریان پیوست.^{۶۲}

۷- میرزا ملکم خان: پسر میرزا یعقوب از ارامنه جلفای اصفهان که در سفارت روس مترجم بود و در سراسر زندگی برای انگلیسیان



جاسوسی می کرده و به دروغ خود را مسلمان جلوه می داده.

میرزا ملکم در ده سالگی به فرانسه فرستاده شد و پس از بازگشت وارد تشکیلات دولتی گردید. در سال ۱۲۸۷ سازمان جاسوسی فراموشخانه را ایجاد نمود که گویا ناصرالدین شاه در جریان ایجاد آن بوده ولی پس از مدتی به دستور شاه بر چیده شد، ولی اعضاء آن به فعالیت خود ادامه دادند.

فراموشخانه میرزا ملکم هیچگونه پیوستگی با فراماسونری فرنگستان نداشته است. او بعدها به لژ فراماسونی فرانسه پیوسته است. هدف ملکم خان از ایجاد فراموشخانه قبل از آنکه آشنانمودن ایرانیان به اندیشه های سیاسی و اجتماعی باشد بیشتر در راه ایجاد سازمانی برای سودجویی و کلاشی بوده.

از نامه ای هم که ملکم در زمان دوری از ایران و بی مهری شاه به او، به تهران نوشته همین معنی بر می آید، او می نویسد: «... والله بالله هر یک از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد به همه حالت راضی هستم، مگر بیکاری، حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد اما بشرط اینکه اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند من گرسنه باشم و هم بیکار بمانم، این نخواهد شد. من اگر

حقه بازی بکنم سالی هفت هشت هزار تومان عاید من می شود و اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل می کنم. اگر روزنامه نویسی بکنم باصطلاح قدیمی ها هر کس را بخواهم به زانومی اندازم. با وصف این چگونه ممکن است که من خود را زنده دفن کنم».^{۶۳}

این نامه خود گویای اندیشه و افکار او می باشد. ملکم برخلاف ادعاها و نوشته هایش عنصری کلاش و سر سپرده استعمار انگلیس بود. نقش او در دادن امتیاز رویتر و... انتشار روزنامه قانون تحت حمایت دایره انطباعات شرقی انگلستان، خود شاهد و دلیلی روشن بر کذب فعالیت های سیاسی و نوگرایانه او می باشد و در زیر پوشش افکار اجتماعی جدید واقع گرایانه، همگی در خدمت سیاست استعماری امپراتوری بریتانیا بوده.

از این زمان به بعد انجمن ها و لژهای فراوانی در ایران تشکیل گردید که اعضا آن به طور غالب شاهزادگان و مقامات دولتی و سرشناسان اجتماع بودند که هدفی جز فریبکاری و سود جوئی بند و بست و وجیه المله نشان دادن و خدمت به استعمار نداشتند.

اعضاء لژهای فراماسونی و حقوق بگیران

انگلیس بطور کلی در تاریخ معاصر ایران با

گسترده‌گی کامل مجهزه قدرت سیاسی اداره

مملکت - شاه - وزیر - وکیل و... قدرت

اقتصادی - مالکیت بر زمینهای بزرگ -

جنگلها - معادن و تأسیسات شهری،

مالکیت‌های صنعتی - قدرت اجتماعی و

فرهنگی - همگان جزء و عضو طبقه حاکم

که سر سپرده و وابسته استعمار کهنه و نو

بودند. بررسی دقیق نهضت مشروطیت،

تشکیلات دولتی پس از استقرار نظام

مشروطه و صاحبان قدرت نقش ویرانگر

فراماسونی را نشان می‌دهد، بنا به نوشته

اسماعیل رائین در جلد دوم فراموشخانه

تعداد ایرانیان تا شروع نهضت مشروطه در

لژهای فراماسونری بطور سازمان یافته ۶۰۰ تا

۷۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. اینان در واقع

آشکار و نهان گرداننده نهضت بودند و نهضت

را در مسیری هدایت می نمودند که «استاد»

گفته بود.

انحراف مشروطیت از مسیر طبیعی خود،

برقراری استبداد صغیر، فاجعه پارک اتابک،

سرکوب نهضت جنگل و خیابانی و پسپایان و

قرارداد ۱۹۱۹ و به دنبال آن کودتای ۱۲۹۹ خود

نشان دهنده حاکمیت فراماسونری و عاملین

استعمار است».^{۶۴}

۱۲- مجمع آدمیت

«در واقع ادامه دهنده «فراموشخانه» میرزا

ملکم بود و مرامنامه «اصول آدمیت» و

کتابچه «حقوق اساسی افراد» نوشته او بود.

بنیانگذار این مجمع میرزا عباس قلی خان

آدمیت بود. این مجمع در واقع یک سازمان

روشنفکری مرکب از نخبگان روشنفکر

زمان خود با تفکر و اندیشه‌های لیبرالیسم

غرب بود و عبارتی سازمان علنی

فراماسونری که طیف گسترده‌ای از

روشنفکران را بدور خود جمع کرده بود تا از

صداقت و شهرت آنان در جهت فراماسونری

بهره برداری نماید. از جمله اعضاء آن میرزا

محمود خان احتشام السلطنه رئیس مجلس

شورای ملی، سلیمان میرزا اسکندری، دکتر

محمد مصدق، میرزا محمدخان کمال الملک،

فرصت الدوله شیرازی و... می توان نام برد،

این مجمع در بعضی از شهرستانها نیز شعباتی

دایر کرده و تعداد آن حدود ۳۵۰ نفر بودند.^{۶۵}

محمد مصدق

سیدجلال الدین مدنی درباره ی مصدق

می نویسد: «دکتر محمد مصدق که به علت



سوابق مبارزاتی رهبر جبهه‌ی ملی گردید و نقش اقلیت را خیلی خوب ایفا می‌کرد و بالاخره برای اجرای قانون ملی شدن نفت نخست وزیر گردید، عضوی از شبکه فراماسونری بود و قسم نامه داشت، ولی در اوج مبارزات ملت کسی به این راز وقوف نداشت و اولین بار در سال ۱۳۴۲ کتاب فکر آزادی با انتشار سند قسم نامه او پرده از این مبهم برداشت.^{۶۶}

۱۳-۱-۲- معیارهای توسعه

امکان ارضای نیازهای اساسی، کاهش پیچیدگیهای اجتماعی و کارآمدتر شدن ساختارهای اداری و اجتماعی، نظم و انسجام اجتماعی، تواضع و وحدت ارزشی، تواضع و فروتنی فردی، مشارکت و وحدت جمعی و برخورداری آحاد جامعه از کرامت انسانی.^{۶۹}

۱۳-۱-۳- تاریخچه توسعه

در دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰ میلادی) مراد از توسعه همان رشد اقتصادی بود، جلوه‌های رشد اقتصادی در شهر نشینی، صنعتی شدن و افزایش ارتباطات و اطلاعات ظاهر شد.

در دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰ میلادی) فکری مطرح شد که منشاء مشکلات جهان سوم همان مشکلاتی است که کشورهای پیشرفته قبلاً

ژ بیداری ایرانیان

این لژ با اجازه شرق اعظم فرانسه و شورای عالی ماسونی فرانسه در ۱۹۰۷ م در ایران تشکیل شده و مؤسس آن را ادیب الممالک فراهانی ذکر کرده‌اند و از گردانندگان آن سید حسن تقی‌زاده و ذکاءالملک فروغی را نام برده‌اند.^{۶۷}

۱۳- توسعه، الگوهای توسعه و توسعه نیافتگی

۱۳-۱-۱- مروری بر مسایل توسعه

۱۳-۱-۱- توسعه

تعریف واحدی از توسعه وجود ندارد. عده‌ای معتقدند توسعه عبارت است از

داشته‌اند، لذا این امر موجب شد در کشورهای جهان سوم با تمامی نمادهای سنتی و قدیمی بومی و ملی مقابله و به جای آنها نمادهای جدید و مدرن جایگزین شود. این نمادهای مدرن به دلیل عدم تجانس با ویژگیهای کشورهای جهان سوم کار کرد خود را نداشت و کار آمد نبود. بدینوسیله فاصله دو جهان بیشتر شد. این دوره تلخ‌ترین و بدترین دوره برای جهان سوم بود. روشنفکران ایران که ریشه‌های تاریخی آن به این دروه برمی‌گردد همین اشتباه را تکرار کردند. گفتمان این روشنفکری «غرب خواهی» بود که مترادف است با نسخ سنت (چه کنیم که از سر تا نوک پا غربی شویم؟!)

اینها غرب را تنها در چهره آزادی خواهی می‌دیدند و به وجه سرکوبگر آن توجه نداشتند. هر چیز نو برای این گروه بدون تأمل قابل قبول بود و هر چیز قدیمی و خودی مطرود. به همین خاطر تقلید از غرب را وظیفه خود می‌دانستند و با مذهب چون امر درونی بود سرستیز داشتند.

دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) در غرب متفکران به این نتیجه رسیدند «غربی شدن» پاسخگو نیست لذا ضمن حفظ سنتها برای تطبیق آنها با وضع جدید کوشش کردند. تلاش برای

نوسازی سنتها بود این دسته غرب را در وجه استعمار و «امپریالیسم» می‌دیدند. روشنفکران انقلابی و مترقی در غرب «امپریالیسم» را مانع توسعه جهان سوم می‌دانستند. مکتب «وابستگی» در توسعه مولود این گروه است. بعد از دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) توسعه یافقدان آن را صرفاً معلول یک عامل بیرونی به نام «امپریالیسم» ندانستند و دوحله فکری ایجاد شد: یک نحله توسعه نیافتگی را معلول عملکرد متقابل عوامل درونی و بیرونی دانستند، اما نقش اساسی را به عوامل بیرونی دادند که این نحله واضع «نو امپریالیسم» هستند و سخنگوی آنها گوندر فرانک می‌باشد.

نحله دوم کسانی بودند که توسعه و توسعه نیافتگی را معلول عوامل درونی و بیرونی دانستند، اما در تحلیل نهایی عوامل درونی را دارای تأثیرگذاری بیشتری دانستند. این نحله مکتب توسعه خود محور را بنا گذاشتند که سخنگوی آنها سمیر امین است.^{۷۰}

۱۳-۱-۴- تئوریهای توسعه

تئوریهای توسعه به چهار دسته تقسیم می‌شود:^{۷۱}

۱- مدرنیزاسیون (نوسازی) که توسعه یافتگی



و عدم آنرا معلول عوامل درونی می دانند. می شود».^{۷۳}

*** نظریه سیستم جهانی:** «نظریه سیستم جهانی را اول بار ایمانوئل والرشتاین، مطرح کرد. اساس این نظریه، نحوه شکل گیری سیستم اقتصادی جهانی است. او معتقد است که سیستم اقتصادی جهانی در قرن پانزدهم بر اثر بحران در نظام فئودالی از سه طریق گسترش جغرافیایی، تقسیم کار جهانی و روابط بین دولتها، بوجود آمده است.

۲- امپریالیسم - که توسعه نیافتگی را معلول عوامل بیرونی می دانند.

*** نظریه وابستگی:** «این دیدگاه با وجود تنوع برداشت، نحوه ارتباط کشورهای سرمایه داری و جهان سوم را مورد توجه قرار داده است. در این دیدگاه، دلایل اصلی عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جهان سوم به ساختار نظام سرمایه داری ارتباط داده شده است. بدین معنی که توسعه نظام سرمایه داری موجب توسعه نیافتگی کشورهای می شود که در مرحله پیش سرمایه داری قرار دارند. تحول سرمایه دارانه تحوکی موزون نیست که از طریق اشاعه، دیگر کشورها را نیز وارد مدار توسعه کند بلکه کاملاً بر عکس، توسعه نیافتگی برخی کشورها لاجرم به توسعه نیافتگی برخی دیگر از کشورها منجر

حالت جدید سیستم اقتصادی جهانی، نوعی توسعه جهانی را در پی داشته است. سیستم اقتصادی جهانی متشکل از سه بخش مرکزی، اقماری و نیمه اقماری است. بخش مرکزی کالاهای صنعتی تولید می کند و آنها را به جهان اقماری صادر می کند و در مقابل مواد اولیه وارد می نماید. مشخصه بخش مرکزی نظام اداری، و تکنولوژی قوی است. کشورهای آمریکا و ژاپن در این حوزه قرار دارند. در مقابل بخش مرکزی، بخش اقماری است که متکی بر صادرات مواد اولیه و واردات تکنولوژی، مواد و کالاهای صنعتی است و نظام اداری و نظامی ضعیفی دارد. اکثر کشورهای جهان سوم در این دسته جای می گیرند. بخش نیمه اقماری شامل کشورهای است که در حد وسط قرار دارند

و بطور نسبی از تکنولوژی قوی برخوردارند. کشورهای چینی، کره، سنگاپور، هنگ کنگ در این دسته جای می گیرند. در این دیدگاه، توسعه به نوع رابطه تجاری اطلاق می گردد که در جهت استحکام نظام اقتصاد جهانی است»^{۷۴}

۳- نئومپریالیسم - که توسعه نیافتگی را معلول عوامل درونی و بیرونی با تأکید بر عوامل بیرونی می دانند.

۴- توسعه خود محور - که توسعه نیافتگی را معلول عوامل درونی و بیرونی با تأکید بر عوامل درونی می دانند.

۱۴- مسائل توسعه در ایران و جهان سوم - مروری بر کتاب «توسعه و تضاد»

۱-۱۴- ایران و جریان پرتلاطم تحولات: جامعه ما مدتهاست که وارد یک جریان پرتلاطم تحولات شده و در این مسیر از زمان قاجاریه در مقایسه با پیش رفت کشورهای غربی و ژاپن چندان موفق نبوده است. گرچه این تحولات خود جزئی از فرایند مسیر نظام آفرینش است و در آن مقیاس بی اهمیت، در عین حال وظیفه دانشمندان است که علل این تحولات و انتخاب مسیرهای درست و

اشتباه را بررسی، تحلیل و ذکر نمایند. **۱۴-۲- جریان مدرنیزه کردن شاهی:** به نظر می رسد که جریان مدرنیزه کردن توسط شاه فرایندی را در جامعه به وجود آورد که انقلاب اسلامی فقط یک مرحله از پیامدهای آن بوده باشد و روند تغییر اجتماعی (به غیر از مرحله جنگ) کم و بیش در همان مسیر است.

۱۴-۳- افزایش نابرابری و از هم پاشیدگی نظام اجتماعی: جریان مدرنیزه کردن (توسعه) در ایران مانند جوامع دیگر از یک طرف موجب افزایش نابرابری ها و از طرف دیگر باعث از هم پاشیدگی نظام اجتماعی شد که نابرابری خود یک علت مهم (اما نه تنها علت) این از هم پاشیدگی بود.

۱۴-۴- واژه گمراه کننده توسعه: دام و سراب کشورهای غربی برای سایر کشورها در پی احساس حقارت و عقب افتادگی این کشورها به نام «رشد» برای آنها گسترده می شود که در ایران بعد از انقلاب، واژه کاملاً گمراه کننده «توسعه» برای آن انتخاب شده است. این واژه که معادل وسعت دادن در سطح و نه در عمق (و نه رشد خود جوش و درونی یک جامعه) است کاملاً متناسب با برخی از روشهای ظاهر سازانه و تخریب کننده نظام



اجتماعی کنونی است که طی آن پول‌های زیادی برای اقدامات نامتناسب با نیازهای واقعی مردم صرف می‌شود و از آن طریق از یک طرف احساس خود کم‌بینی برخی ارضا و از طرف دیگر منافع برخی شرکتها تأمین می‌گردد.

۵-۱۴- توسعه غربی و معیارهای خود ساخته: در جهان سوم عموماً بعد از تغییر گروه مرجع ونفی سنت وهویت خود، اهداف توسعه را مطرح کرده و به افراد کم تجربه که نسبت به غربی‌ها احساس حقارت می‌کنند و پیشرف و توسعه را فقط در ظواهر می‌بینند، القاء می‌شود. سپس معیارهای خود ساخته‌ای نیز برای آن تعیین می‌گردد.

۶-۱۴- برخی از ضوابط کمی توسعه: میزان گسترش شهرها، میزان باسوادی، میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی و میزان مشارکت در انتخابات

۷-۱۴- دشواری بخش پیشرفت نظام اجتماعی در جهان سوم: اگر ما معیارهای پیشرفت نظام اجتماعی را مانند امکان ارضای نیازهای اساسی، کاهش پیچیدگی اجتماعی، نظم اجتماعی، ملاحظات اجتماعی و کمک به هم نوع، توافق و وحدت ارزشی و انسجام اجتماعی (صرف نظر از نابرابری‌های

اجتماعی) را در نظر بگیریم، اولاً هیچیک از معرف‌های کمی و سهل‌الوصول آقای لرنر قادر به سنجش این مقولات اساسی و کیفی (و از نظر سنجش بسیار دشوار) نیستند، ثانیاً این متغیرهای اساسی در جوامع غربی در حد بالایی وجود دارد و در واقع هورمون‌های اجتماعی پیشرفت غرب هستند که آقای لرنر و برخی از صاحب‌نظران غربی احتمالاً یا نتوانسته‌اند اساساً اهمیت و نقش آن را درک کنند و یا آنکه از نظر روشی قادر به سنجش آنها نبودند، زیرا سنجش مقولات یاد شده مستلزم یک تحقیق وسیع در سطح هر جامعه خاص از جهان سوم است که طی آن باید هر یک از این مقولات توسط پرسشگران زبده با تکنیک‌های ظریف از تعداد کافی از پاسخگویان پرسیده و از آن طریق سنجیده شود. اما برخی از صاحب‌نظران غربی تعدادی آمار و ارقام از بانک جهانی و دیگر منابع آماری گرفته و بر اساس آن شروع به تحلیل‌های گسترده و جامع می‌نمایند. در حالی که این آمار اولاً بخش ناچیزی از نظام اجتماعی را بازگو می‌کند، یعنی فقط قسمت‌هایی که کمی هستند (آن هم در حد آمار) مورد استفاده قرار می‌گیرد. ثانیاً قابلیت اعتماد به این آمار در جهان سوم زیاد نیست؛

زیرا مسئولان کشورهای جهان سوم برای کسب منزلت و حفظ وجهه خود، آمار زیباسازی شده را می‌طلبند و آنها را ارائه می‌نمایند. به همین دلیل مدتهاست این روش مردود شناخته شده است.

۸-۱۴- سراب رشد و توسعه غربی: هیچیک از کشورهای جهان سوم را نمی‌توان یافت که به این بازی رندانه تن در داده و به سراب رشد، پیشرفت و یا توسعه واقعی دست یافته باشند و آنجا که مانند نظام شاه ایران نیز به این اهداف نزدیک شدند، در واقع گور خود را کردند و نظام اجتماعی آنها از هم پاشیده شد. موفقیت موقت کره و برزیل هم مانند ایران در زمان رژیم پهلوی بوده و هنوز هیچ تضمینی برای پایداری آنها وجود ندارد، مگر آنکه به پایداری عناصر اصلی نظام اجتماعی توجه کامل صورت گیرد.

۹-۱۴- ویژگی توسعه بیرونی (توسعه غربی): برخی از دانشمندان مانند «لیپست» یا «روشه مایر» و همکاران آنها معتقد بودند که در مسیر توسعه بیرونی و از غرب گرفته شده، یک ناپایداری، نابرابری و عدم دموکراسی به وجود می‌آید، اما با بالا رفتن سطح تحصیلات، توسعه صنعتی و در نتیجه پیدایش قشر متوسط، سطح توقع اینان و کارگران بالا

رفته و از نظام حکومتی انتظار دموکراسی و توزیع عادلانه تر در آمد را خواهند داشت.

۱۰-۱۴- رابطه معکوس میان توسعه، دموکراسی و نابرابری: مولر در آخرین تحقیقش که ارقام مربوط به اکثر کشورها را دربر گرفته بود، به اثبات رساند که بین توسعه و دموکراسی و نابرابری در مدت طولانی نیز رابطه معکوس وجود دارد و هیچیک از کشورهایی که در مسیر توسعه بیرونی گام نهادند، به دموکراسی دست نیافتند، بلکه عدم ثبات و نابرابری در آمد در آنها افزایش یافت.

۱۱-۱۴- پیشرفت درونی: پیشرفت غرب یک پیشرفت درونی بوده است و نه آنکه اجزاء پیشرفت زارا از بیرون مانند یک عضو غریبه به بدن غرب پیوند زده باشند. به علاوه این پیشرفت در طول سالیان دراز به طور تدریجی انجام گرفته است.

۱۲-۱۴- پیشرفت و توسعه ژاپنی: اگر در ژاپن فرایند پیشرفت و توسعه کمی سریع تر روی داد، بدان علت بود که آنها بعد از جنگ جهانی دوم یک جامعه منسجم و با هدف داشتند که به طور متفکرانه و حساب شده، با برنامه ملی خود می‌خواستند عناصر پیشرفت را با جامعه خود تطبیق دهند و نه جامعه خود را با تکنولوژی غربیه.



- ۱۳-۱۴- پیش نیازهای پیشرفت اقتصادی:** اجرا در سایر کشورها: اگر چه قواعد و پیشرفت اقتصادی نیازمند یک پایه اخلاقی (تعهد درونی) و یک نظام اجتماعی مستحکم (یک بستر اخلاقی اجتماعی) مناسب است تا عناصر پیشرفت یا توسعه بتوانند در آن پا گرفته و رشد نمایند.
- ۱۴-۱۴- پیشرفت و توسعه آمریکایی:** تئوری و عناصر توسعه ظاهری که عموماً به عنوان روش زندگی آمریکایی به دیگر کشورها توصیه می‌شود، متعلق به جامعه‌ای مانند آمریکاست که سنت دیرینه و نظام سنتی اجتماعی در آن وجود ندارد. آمریکا فقط نزدیک به دوپست سال است که به عنوان یک کشور شکل گرفته است، آنهم از یک مجموعه بسیار نامتجانس (به قول زمین شناسان از انسان‌ها با رنگ‌ها، زبان‌ها، ادیان و فرهنگ‌های مختلف) که در آن نه مذهب واحد و غالب وجود دارد و نه پیوندهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی سنتی و غالب. چنین نظامی روش‌ها، قواعد و قانونمندی‌های اجتماعی خاص خود را برای کنترل و اداره جامعه لازم دارد که در بسیاری از موارد با ابزار کنترل درونی و رسمی کار می‌کنند.
- ۱۵-۱۴- اشکالات توسعه آمریکایی برای** اجرا در سایر کشورها: اگر چه قواعد و روش‌های پیشرفت و توسعه آمریکایی برای آمریکا مناسب و تحسین برانگیز هستند، اما کاربرد آنها در جوامعی با نظام اجتماعی سنتی قوی مانند کشورهای اروپایی یا ایران بسیار محدود است؛ زیرا در این جوامع، پیوندهای سنتی بسیار عمیق و پیچیده‌ای با کنترل‌های درونی قوی وجود دارد و مردم به طور درونی از فشار و نیروی عظیم هنجارهای سنتی و ملاحظات اجتماعی نانوشته و غیر رسمی پیروی می‌کنند. لذا هرگونه الگوی اداره اجتماعی بیرونی و رسمی تازمانی که با نظام سنتی تطبیق داده و درونی نشود، نظام اجتماعی موجود را به هم می‌ریزد.
- ۱۶-۱۴- فروپاشی نظام اجتماعی، نتیجه توسعه غربی:** کوشش در جهت رشد و توسعه کشورهای جهان سوم با الگوی غربی و عناصر بیرونی نه تنها این کشورها را به هدف نمی‌رساند، بلکه نظام اجتماعی آنها را از هم می‌پاشاند و کارکرد سنتی آنها را نیز کاهش می‌دهد.
- ۱۷-۱۴- توسعه، اسب ترویا: توسعه «اسب ترویا» است؛ دامی که نه تنها به نابودی جهان سوم می‌انجامد، بلکه عواقب آن تأثیرات مخربی را نیز برای جهان غرب دارد؛ چرا که**

رشد و تکامل در مسیر تعالی و منطبق با نظام آفرینش از طریق این اسب ترویبا حاصل نمی‌گردد.

۱۴-۱۸- ضرورت توجه به الگوی توسعه بومی: اگر ما می‌خواهیم کشوری مستقل باشیم یا شویم، باید مسیر خود را انتخاب کنیم و روش‌های سنتی اداره جامعه را که در

طول سالیان دراز (بیش از چند هزار سال) کسب شده و تکامل یافته بود و تا دو قرن پیش نیز کم و بیش در سطح بالایی از جهان

قرار داشت و تا کمتر از صد سال پیش نیز خیلی با کشورهای پیشرفته فاصله نداشت پیگیری کنیم، تکامل بخشیم و علل قطع روند

تکامل و شروع انحطاط را از یک خاندان و سلسله به سلسله بعد (یعنی نظام‌های استبدادی) مورد توجه قرار دهیم. ما باید به

سنت خود بازگردیم و از آنجا مجدداً یک مسیر کارکردی و حساب شده را در پیش گیریم. و با توجه به هوش سرشار انسانی و

منابع طبیعی موجود، این مسیر را به سرعت اما با تعمق و حساب شده بییمائیم و در این مسیر قطعاً باید از تجربیات کشورهای

پیشرفته نیز استفاده نمائیم.
۱۴-۱۹- شرایط اساسی برای انتقال تکنولوژی: سه شرط لازم و اساسی برای

انتقال تکنولوژی از کشوری به کشور دیگر عبارت است از:

الف: داشتن برنامه متفکرانه و حساب شده از نظر علمی توسط متفکرترین افراد متقی و خداجوی یک جامعه (و نه توسط فارغ‌التحصیلان جدید در سطح فوق لیسانس و یا مشابه آن).

ب: داشتن و ساختن یک نظام اجتماعی منسجم و کارا (به عنوان اولین و مهم‌ترین هدف)

ج: بررسی هدف از انتقال تکنولوژی و چگونگی انطباق آن با نظام اجتماعی.

۱۴-۲۰- ویژگی انقلاب اسلامی ایران و اشتباهات ما: انقلاب شرایط مناسبی برای بازگشت به خود و تکامل و اصلاح مسیر به

وجود آورده بود. سازمان‌ها و نهادهای سنتی را می‌شد بهبود بخشیم. ما این کار را نیز آغاز کردیم. تا نیمه راه بسیار دشوارش هم آمدم،

اما باز برگشتیم و همان مسیر مدرنیزاسیون و توسعه کاذب را که متناسب با نظام ارزشی غرب است و نهایتاً به تطبیق ارزش‌های

جوامع با ارزش‌های ظاهری (و نه بنیانی) غرب می‌انجامد پی گرفتیم. دلایل این کار را هم می‌توان در بلند پروازی غرور آمیز، توقع

رشد سریع، نفوذ زیرکانه نیروهای خارجی و

برخی عوامل دیگر جستجو کرد. طولانی هستیم که فرماندهان و سرداران و تکنیک‌های آنها در محدوده و شرایط خودمان با مهم‌ترین فرماندهان غربی رقابت می‌کنند. - کشور ما به مرحمت و برکت الهی، دارای ذخایر طبیعی زیادی است که امکان رشد اقتصادی را از هر نظر برای ما فراهم می‌سازد. - مردم ما دارای یک پتانسیل قوی هوشی و بالاخص احساسی هستند. آنها حاضرند تحت سخت‌ترین شرایط در صورتی که مجاب شوند، همه چیز خود حتی جان و فرزندان خود را در مسیر خداوند و وطن خود بدهند. این یک پتانسیل عظیمی است که به آسانی قابل فعال شدن است و در صورت فعال شدن، مقابله با آن بسیار دشوار. - ما دارای مذهبی هستیم که تأثیرات آن در عمق شخصیت افراد و جامعه ریشه دوانده و جدایی‌ناپذیر از آن است.

۱۴-۲۱- عواقب توسعه و نابرابری در آینده: در صورتی که مسیر کنونی توسعه و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورمان ادامه یابد، با توجه به روند دو متغیر و معرف اساسی نابرابری یعنی در آمد و تحصیلات، باید چند پیامد را در آینده ایران انتظار داشت: گسترش سریع فقر به خصوص در میان اقشار متوسط و ضعیف به صرفه جویی در هزینه‌ها (به خصوص هزینه مواد غذایی)، کاهش تعداد افراد بهره‌مند از تحصیلات مناسب، خصوصی شدن دانشگاه‌ها، کاهش سطح در آمد عمومی، از میان رفتن قشر متوسط... می‌انجامد.

۱۴-۲۲- پتانسیل‌های ما برای توسعه و اصلاحات: پتانسیل موجود در جامعه ما برای توسعه و اصلاحات عبارت است از: - ما به معنی واقعی و بدون کمترین غلو، کشوری مستقل هستیم که در همه زمینه‌ها سیاست خود را در حد هر کشور مستقل دیگر، خود تعیین می‌کنیم و می‌توانیم هر لحظه آنطور که مسئولین تشخیص می‌دهند، برای سرنوشت کشور تصمیم بگیریم. - ما دارای یک نیروی نظامی بسیار موفق، کار آمد و با تجربه بسیار ارزشمند یک جنگ

۱۴-۲۳- راه فعال کردن پتانسیل‌ها: ما باید این پتانسیل را فعال کنیم. برای این کار هم باید به نیازهای واقعی مردم و نظرات و خواسته‌های بحق آنها توجه کنیم و هم از روش‌هایی غیر از آنچه که تاکنون به کار برده‌ایم استفاده کنیم و در عین حال هم گذشت بیشتر داشته باشیم.

۱۴-۲۴- ضرورت ارزیابی ارزشها: ما باید

ارزشهای خود را ارزیابی کنیم که کدامیک باید تغییر یابد و کدامیک حفظ شود. اما نه

یک ارزیابی بانسخه پیچیده شده غربی به نام توسعه، بلکه یک ارزیابی علمی عمیق با بصیرت کامل، توسط متفکرترین انسان‌های متقی، خداجوی و جهان دیده و در شرایط دموکراسی با آزادی اندیشه علمی

خیرخواهانه و نقد علمی متقابل با رعایت کامل تقوا و به دور از بخل و حسد و جاه‌طلبی.

برخورداری از شرایط لازم برای دستیابی به اهداف: شرایط دستیابی به همه اهداف

عالیه را داریم؛ زیرا در کنار منابع خدادادی، مردم باهوش و ایثارگر و... دارای رهبرانی هستیم که زندگی خود را از جوانی با ذکر و

فکر خدا آغاز کرده، با هوش، متفکر با تقوا، شجاع و به معنی کلمه مردان خدایند. آنها هوشیارند و در مواقع لازم اقدام می‌کنند.^{۷۵}

۱۵- واقعیت عینی توسعه در ایران

تقی آزادارمکی در ارزیابی وضعیت توسعه در ایران اظهار می‌دارد تا کنون دو اتفاق صورت نگرفته است:

۱- بحث دقیق و بنیادی و نظری معطوف به توسعه وجود نداشته است زیرا، مدعیان

نوسازی بیشتر سیاستمدار بوده‌اند تا دانشمند.

۲- اتفاق جدی توسعه‌ای در ایران شکل نگرفته است. زیرا عمل نوسازی ایران بیشتر سطحی، فرمایشی، نمایشی، دلخواهی، فردی، موقتی، ایدئولوژیک، سیاسی و... بوده است.

با توجه به تجربه نوسازی و توسعه در ایران، واقعیت عینی به نام توسعه بیشتر بحران ساز بوده است تا تحول ساز. هدف مباحث توسعه‌ای معطوف به گذشته بوده است تا معطوف به آینده.

با مراجعه به ادبیات مربوط به نوسازی و توسعه در ایران می‌توان نکات زیر را استنتاج نمود:

۱- نوسازی در ایران بیشتر دولت محور بوده است تا مردم محور و بر نهادهای مدنی نیز تکیه نداشته است. این رویکرد از بدو ورود ایران به دوران جدید تاکنون وجود داشته است و هنوز نیز تغییری در آن داده نشده است.

۲- نوسازی در بدو امر از طرف نخبگان حکومتی مطرح شد و آنان شعار تحول در ساختار سیاسی را مطرح کردند، زیرا مسئله اصلی دوران را استبداد سیاسی دانستند. آنها

به جای توجه به نقش مؤلفه‌های اصلی اثرگذار در نوسازی در ایران به بیان ادعاهای سیاسی مطرح در غرب پرداختند.

۳- در ادامه نوسازی سیاسی، نوسازی حقوقی مورد توجه قرار گرفت. زیرا مسئله اصلی دوران فقدان قانون تلقی گردید. راه حل در دستیابی به قانون در تحوّل در ساختار اداری و قانونی دانسته شد.

۴- پس از بهره‌گیری از شعارهای قانونگرایی در قالب حکومت رضاخان و شکل‌گیری استبداد صغیر، عده‌ای مشکل را در عدم درک صحیح توده از مسائل و مشکلات به

علت بی‌سوادی دانستند. از اینرو تحوّل در ساختار آموزشی و فرهنگی کشور را در قالب شکل دهی به نهادهای جدید آموزشی از قبیل مدارس و دانشگاهها دانستند. این نوع رویکرد به نوسازی ایران نیز راه به جایی نبرد. زیرا نهادهای آموزشی جدید بیشتر در جهت توسعه اندیشه غربگرایی عمل نمودند.

۵- پس از شکست در نوسازی آموزشی و فرهنگی توجه به نوسازی اقتصادی محوریت یافت. سرمایه‌گذاری به صورتهای جدید و وسیع و تقویت نهادهای اقتصادی از قبیل شبکه بانکی و واردات و صادرات جدید از

مهم‌ترین وقایع دوران گردید. این نوع نوسازی نیز با شکل‌گیری بحران نفتی ره به جایی نبرد و عامل عمده در شکل‌گیری انتظارات و توقعات شد.

۶- پس از شکست در نوسازی اقتصادی، اندیشه توسعه چند جانبه مطرح شد. این رویکرد نیز با شکل‌گیری جنگ عراق علیه ایران و مسائل حاشیه‌ای آن و کاهش قیمت نفت امکان تحقق نیافت. در مقابل اندیشه نوسازی سیاسی در سالهای اخیر تحت عناوینی چون مشارکت توده‌ای و نخبگان جدّیت یافت.^{۷۶}

۱۶- دیدگاه میشل فوکو در مورد شکست پروژه نوسازی در ایران

میشل فوکو در جریان انقلاب اسلامی ایران دو بار یکی از ۲۵ شهریور تا ۲ مهرماه ۱۳۵۷ و دیگری از ۱۸ تا ۲۴ آبان ۱۳۵۷ به ایران سفر کرده و دیدگاه خود را به رشته تحریر در آورده است او در مورد «نوسازی» در ایران چنین می‌نویسد:

«آری نوسازی به عنوان پروژه سیاسی و به عنوان اساس دگرگون‌سازی جامعه در ایران به گذشته تعلق دارد. منظورم فقط این نیست که خطاها و ناکامیها باعث شده است

که نوسازی، به شکلی که شاه در این اواخر می‌خواست به آن بدهد، محکوم به شکست باشد. حقیقت این است که امروزه همه طبقات اجتماع همه اقدامات بزرگ رژیم را از ۱۳۴۱ تاکنون رد می‌کنند. از اصلاحات ارضی نه تنها زمینداران بزرگ بلکه دهقانانی هم که صاحب تکه زمینی شده‌اند اما پیششان زیر بار قرض خم شده است و ناگزیر به شهرها می‌کوچند ناراضی‌اند. صنعتگران و صاحبان صنایع کوچک ناراضی‌اند زیرا پیدایش بازار داخلی عمدتاً به سود محصولات خارجی بوده است. کاسه‌های بازار که شکل امروزی شهرسازی خفه‌شان می‌کند ناراضی‌اند. طبقه ثروتمند ناراضی است زیرا گمان می‌کرد که نوعی صنعت ملی به وجود خواهد آمد، اما حالا باید، به تقلید از کاست حاکم، سرمایه‌اش را در بانکهای کالیفرنیا بگذارد یا صرف خرید مستغلات در پاریس کند.

مجموعه این شکست‌ها نوسازی است که دیگر خریداری ندارد. اما چیز دیگری هم هست، چیزی قدیمی‌تر که از شاه فعلی جدایی ناپذیر است، که علت وجودی اوست، چیزی که نه تنها بنیاد حکومت او بلکه بنیاد سلسله اوست.

وقتی که در سال ۱۲۹۹ رضاخان در رأس لژیون قزاق به دست انگلیسیها به قدرت رسید خودش را همتای آتاتورک نشان می‌داد. شاید غاصب تاج و تخت بود اما این کار را برای سه هدف کرده بود که از مصطفی کمال گرفته بود: ملی‌گرایی، لایسیتیه و نوسازی. اما پهلویها هیچ‌گاه نتوانستند به دو هدف اول برسند. در کار ملی‌گرایی، نه خواستند و نه توانستند خود را از قید و بندهای ژئوپلیتیک و ذخایر نفتی نجات بدهند. پدر برای گریز از خطر روسها زیر سلطه انگلیس رفت و پسر کاری کرد که حضور انگلیس و دخالت روس جای خود را به کنترل سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا بدهد. کار لایسیتیه هم بسیار دشوار بود زیرا در واقع مذهب شیعه بود که بنیاد اساسی آگاهی ملی را می‌ساخت؛ رضاشاه، برای آنکه این دو را از هم جدا کند، کوشید نوعی «آریایی‌گری» را زنده کند که تنها پایگاه آن افسانه خلوص آریایی بود که در همان زمان در جای دیگری داشت بیداد می‌کرد. اما برای مردم ایران چه معنی داشت که روزی چشم باز کنند و خود را آریایی بیابند؟ همان معنی را که امروز می‌بینند که روی ویرانه‌های تخت جمشید دو هزار و



پانصدمین سال سلطنت را جشن می گیرند. سیاست جهانی و نیروهای داخلی از تمامی برنامه «کمالیست»، برای پهلویها استخوانی باقی گذاشتند که به آن دندان بزنند: استخوان نوسازی را. و اکنون همین نوسازی است که از بنیاد نفی می شود. آن هم تنها به به خاطر انحرافهایش بلکه به سبب اصل بنیادیش. در احتضار رژیم کنونی ایران، ما شاهد آخرین لحظه های دورانی هستیم که

۱۶-۱- دیدگاه فوکو در مورد احزاب سیاسی ایران

«اما همین وضع تأثیر معکوسی روی جنبشهای سیاسی داشته است. آنها نیز در سایه روشن وابستگی زنده مانده اند، اما، هم به سبب سرکوبی و هم به اختیار و انتخاب خود، نتوانسته اند خود را به صورت نیروهای واقعی سرپا نگاه دارند. حزب کمونیست؟ این حزب وابسته به اتحاد شوروی بود، در ماجرای اشغال آذربایجان در زمان استالین سازشکاری کرد و حمایتش از «ناسیونالیسم بورژوازی» مصدق دو پهلوی بود. جبهه ملی هم که وارث همین مصدق است، از پانزده سال پیش بی حرکت چشم انتظار گشایشی در فضای سیاسی است که به نظر او بدون توافق آمریکا امکان ندارد. در این مدت، برخی از اعضای کم حوصله حزب توده به تکنوکراتهای رژیم تبدیل

فوکو اضافه می کند: «پس تمنا می کنیم که این قدر در اروپا از شیرین کامیها و شوربختیهای حاکم متجددی که از سر کشور کهنسالش هم زیاد است حزف نزنید. در ایران آنکه کهنسال است خود شاه است؛ او پنجاه سال، صد سال، دیر آمده است. او به اندازه حاکمان شکارگر

مدافعان توسعه، تأکید بر پذیرش راه و روشی است که کشورهای توسعه یافته در طول چندین دهه گذشته پیموده اند، می باشد. مدلی اصلی توسعه، در این دیدگاه، بر مبنای حرکت از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن می باشد. زیرا مدعیان گرایش علمی توسعه در ایران معتقدند که جامعه ایران، جامعه ای سنتی است و برای رسیدن بهتر راهی جز مدرن شدن ندارد. در اینصورت تمام تلاشها بایستی در انتقال جامعه از مرحله سنتی به مدرن باشد.

شاید فعالیتهای زیر تا حدودی بازگو کننده تلقی و عمل مدافعان این دیدگاه در نوسازی باشد: این گروه (۱) بازگوکنندگان آراء و نظریات غرب هستند، (۲) اعتقاد اندکی به انطباق و سازگاری آرا با وضعیت مشخص ایران دارند. (۳) کمترین گرایش به نقد مبانی توسعه را از خود نشان داده اند.

در میان این گروه از مدافعان توسعه با رویکردهای کاملاً متمایز روبرو هستیم. اکثریت آنها متأثر از نظریه توسعه اقتصادی آدام اسمیت و دیگر متفکران کلاسیک توسعه هستند و عده ای به متفکران دیدگاه نوسازی متأخرتر، از قبیل روسو و متفکران بعد از او تاسی می جویند. در میان عمده ترین

شده اند: اینان خواب رژیم قدرتمندی را می دیدند که سیاستی ناسیونالیستی را اعمال کند. خلاصه، حزبهای سیاسی قربانی این «دیکتاتوری وابسته» ای شده اند که رژیم شاه نام دارد؛ به نام واقع بینی، برخی استقلال را فدا کرده اند و برخی آزادی را.

سه رویکرد توسعه در ایران از دید آزاد ارمکی

در یک نگاه اجمالی اولین سئوالی که بن اصحاب توسعه در ایران معاصر بر اساس تجربه توسعه در دهه های اخیر مطرح بوده است، این است که: آیا در ایران توسعه همه جانبه امکان پذیر است؟ از این حیث تلاشهای بسیاری در بیان امکان پذیری توسعه همه جانبه و یا عدم امکان پذیری آن صورت گرفته است. اصحاب توسعه در این سطح به سه گروه تقسیم شده اند:

- ۱- مدافعان علمی توسعه
- ۲- مدعیان سلبی توسعه
- ۳- مدعیان توسعه ایجابی

۱۷- مدعیان علمی توسعه

«محوری ترین مسئله مورد توافق این گروه از



افراد این گروه می‌توان به **عظیمی**، **سریع‌القلم**، **حجاریان** و **غنی‌نژاد** با رویکردی راست‌گرایانه اشاره نمود. این افراد با وجود اینکه با رویکرد علمی توسعه مشترک می‌باشند، ولی در تعریفی که از جامعه ایران ارائه می‌دهند و راهی که برای دستیابی به وضعیت بهتر (مدرن) ارائه می‌دهند، با یکدیگر متفاوت می‌باشند.

به نظر می‌آید تلقی بیشتر این افراد از توسعه بیش از اینکه معطوف به مسائل ایجاد شده در گفتمان توسعه‌ای دوران حاضر باشد، بیشتر متوجه نوعی بازگشت به توسعه کلاسیک است.^{۷۹}

«رویکرد افراد این گروه را با اینکه بنیان علمی دارد و بر توسعه کلاسیک تکیه دارد، بیشتر بایستی رویکردی «ارتجاعی در اندیشه توسعه» دانست.^{۸۰} زیرا بیشتر افراد این گروه بدون توجه به تجربه ایران و جهان در فرایند نوسازی، خصوصاً نوسازی در دوره پهلوی اول تا انقلاب اسلامی که متکی بر بکارگیری توسعه اقتصادی بود، به طرح مباحث گذشته پرداخته‌اند.

به نظر می‌آید کارها و تلاشهای برنامه‌ریزان، سیاستمداران و مدافعان نظریه نوسازی در ایران با ادعاهای گروه فوق فرق

عمده‌ای ندارد. شاید اختلاف در شیوه دستیابی به تغییر در جامعه باشد. بیشتر افراد گروه مدافعان علمی توسعه بدون اینکه تصور دقیقی از شرایط و مقتضیات اجتماعی و فرهنگی و تاریخی ایران داشته باشند برای تحقق امری چون توسعه خود را موظف دانسته‌اند و این دیدگاه بیشترین تأثیرش را بر برنامه‌ریزان و مدیران اجرایی کشور گذاشته است. این افراد نوسازی را امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر در دنیای جدید دانسته و به لحاظ اداری و سازمانی سعی در تحقق آن دارند. از اینروست که بین نوع نگاه کارشناسان توسعه‌ای در ایران در قبل و بعد از انقلاب اسلامی اختلاف عمده‌ای قابل مشاهده نیست. اکثریت اینان نظرشان توسعه اقتصادی اجتماعی است تا توسعه فرهنگی و انسانی. آنها کمتر به عوارض توسعه اقتصادی چون شهری شدن، رشد جمعیت و نابسامانیهای اجتماعی سیاسی و فرهنگی توجه نموده‌اند.

در این زمینه، دو تجربه توسعه‌ای در طول چندین دهه گذشته در ایران وجود دارد که توجه به آنها وضعیت توسعه در ایران با رویکرد ایجابی را معنی دار می‌سازد: از یک طرف جریان نوسازی ایران قبل از انقلاب که

در برنامه «اصلاحات ارضی» تبلور یافت و از طرف دیگر، آنچه تحت عنوان «دوران بازسازی» در ایران پس از جنگ قلمداد گردید. به نظر می‌آید نتایج هر دوی این برنامه یکسان - البته با وجود اختلاف در زمان و شرایط و تلقیاتی که در بیان توسعه‌ای وجود دارد - می‌باشد. زیرا هر دو برنامه امکان خلاصی از وابستگی را برای ایران فراهم نساخت. بلکه بر عکس، بر وابستگی ایران بر اقتصاد جهانی افزود.

در ادامه به طور اجمال به بعضی از شباهتهای این دو برنامه می‌پردازیم: (۱) هر دو برنامه بدون محاسبه و مطالعه علمی انجام گردید. (۲) هر دو برنامه پس از بحران ضرورت یافت. اولی پس از بحران مشروعیت پهلوی اول که ریشه در حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ داشت شکل گرفت. برنامه ریزان و مدافعان نظام پهلوی و خود محمد رضا شاه پهلوی برای ساماندهی شرایط و گذر از بحران ایجاد شده به سیاست جدید نوسازی تحت عنوان اصلاحات ارضی پرداختند که در قالب برنامه اصلاحات ارضی تبلور یافت. برنامه ریزان توسعه‌ای در جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی نیز پس از

بحران اجتماعی ناشی از جنگ هشت ساله (جنگ عراق علیه ایران)، شعار بازسازی جامعه و اقتصاد کشور ضرورت طراحی برنامه جدید مطرح شده و جنبه‌ای فراگیر یافت. (۳) هر دو را دولت پیگیری کرد و از مرکز هدایت نمود. زیرا در این دو برنامه، دولت ضمن اینکه طراح نوسازی بود مجری آن نیز تلقی می‌شد. طراحی، برنامه ریزی، حمایت، و حتی اجرای برنامه‌ها نیز بعهده دولت قرار گرفته بود. در دوران پیش از انقلاب اسلامی، جامعه با تعارضات متعددی از قبیل بیگانگی مردم نسبت به دولت، تأخر فرهنگی، تراحم بین ارزشهای مدرن و سنتی و... در سطوح متعدد که از توسعه ناشی می‌شد روبرو بود. به عنوان مثال می‌توان به نتایج ناخواسته ناشی از تقسیم زمینداران (مالکان سنتی که اربابان بزرگ نیز در میان آنان بودند) و گسترش راهها و جاده‌ها و توسعه فضای شهری اشاره نمود. این نوع نوسازی ایران، موجب مهاجرت روستاییان به شهرها، و توسعه بدون برنامه شهرها و توسعه مصرف تا تولید گردید که در نهایت به تعارض بین مردم و دولت انجامید. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز تحولاتی از قبیل استمرار توسعه

شهری و روستایی، روند صنعتی شدن، مهاجرت روستاییان به حاشیه شهرها، مسائل ناشی از جنگ عراق علیه ایران و تحولات فرهنگی اجتماعی در جامعه شهری در کل جامعه ایرانی صورت جدیدی پیدا نموده است. (۴) دولت در هر دو دوره بیش از اینکه به نظارت در اجرای برنامه‌های توسعه‌ای پردازد، در جهت اجرای برنامه‌های توسعه‌ای اقدام کرده است. حضور بخش خصوصی در فعالیتهای اصلی توسعه‌ای بندرت قابل رؤیت است. بخش خصوصی بیشتر ناظر عمل دولت می‌باشد. زیرا برنامه‌های اصلی و کلان توسعه‌ای از قبیل راهسازی، بیمارستان‌سازی، سدسازی، توسعه شبکه‌های ارتباطی، برنامه‌سازی رادیویی و تلویزیونی، و فعالیتهای صنعتی بواسطه دولت دنبال می‌شد. (۵) یکی از نتایج مشترک این دودوره از توسعه، شکاف بین توسعه اقتصادی و اجتماعی در ایران می‌باشد، به‌میزانی که به توسعه اقتصادی توجه بیشتری شده است تا توسعه اجتماعی و فرهنگی به همین سبب که جامعه ایران با پدیده تأخر فرهنگی و اجتماعی روبرو می‌باشد. (۶) آشوبها و بحرانهای اجتماعی متعددی در فرآیند برنامه‌های توسعه در این دوران برای

جامعه فراهم شده است. در میان عمده‌ترین این بحرانها می‌توان به تزامم شهری، مهاجرت بی‌رویه جمعیت از روستاها به شهرها، حاشیه‌نشینی، بی‌اعتمادی سیاسی، درگیری حاشیه‌نشینان با دولت مرکزی، و افزایش نرخ رشد بیکاری اشاره کرد. (۸)

۱۸- مدعیان سلبی توسعه

- «گروه دوم، صاحب نظران توسعه در ایران را می‌توان مدعیان سلبی توسعه نامید این گروه، توسعه در ایران را به لحاظ شرایط ساختاری موجود ممکن نمی‌دانند. از نظر این افراد آنچه را در ایران تاکنون تحت عنوان توسعه شکل گرفته است می‌بایستی تحت عنوان «وابستگی» و یا عقب ماندگی تعریف نمود. زیرا زیر ساختهای مناسب طراحی و اجرای توسعه در ایران وجود نداشته است. توسعه در هر موقعیت و شرایطی تحقق نمی‌یابد، شرایط ویژه و معین طراحی شده برای دستیابی به اهداف توسعه ضروری است. با تأکیدی که اکثریت افراد این گروه بر موانع تحقق توسعه در ایران دارند، می‌توان دیدگاه آنها را تحت عنوان «مدعیان سلبی توسعه» نامید.

این گروه عموماً به بیان موانع عمده و

توسعه‌ای پردازد، در جهت اجرای برنامه‌های توسعه‌ای اقدام کرده است. حضور بخش خصوصی در فعالیتهای اصلی توسعه‌ای بندرت قابل رؤیت است. بخش خصوصی بیشتر ناظر عمل دولت می‌باشد. زیرا برنامه‌های اصلی و کلان توسعه‌ای از قبیل راهسازی، بیمارستان‌سازی، سدسازی، توسعه شبکه‌های ارتباطی، برنامه‌سازی رادیویی و تلویزیونی، و فعالیتهای صنعتی بواسطه دولت دنبال می‌شد. (۵) یکی از نتایج مشترک این دودوره از توسعه، شکاف بین توسعه اقتصادی و اجتماعی در ایران می‌باشد، به‌میزانی که به توسعه اقتصادی توجه بیشتری شده است تا توسعه اجتماعی و فرهنگی به همین سبب که جامعه ایران با پدیده تأخر فرهنگی و اجتماعی روبرو می‌باشد. (۶) آشوبها و بحرانهای اجتماعی متعددی در فرآیند برنامه‌های توسعه در این دوران برای

سنت فکری فریدید و فریدیدی‌ها از قبیل آل احمد هستند. زیرا آنها نتیجه نوسازی در ایران را در همه عرصه‌ها غرب زدگی و وابستگی می‌دانند. آنچه از نظر این گروه قابل نقد و بررسی است حوزه عمل و تحقق توسعه است. از اینروست که دیدگاه آسیب شناسانه نسبت به توسعه پیدا نموده‌اند.

(۲) گروهی که به موانع معرفتی و تاریخی توسعه نیافتگی ایران اشاره می‌نمایند. مسئله‌ای که این گروه مطرح می‌نماید تعیین رابطه بین نظام معرفتی و فکری و تمدنی ما با توسعه است. این گروه مدعی‌اند بدون تغییر در ساختار معرفتی جامعه ایرانی روند توسعه شکل نخواهد گرفت. فریدون آدمیت و سید جواد طباطبایی مدعی‌اند ایران امروز در دوره زوال قرار دارد. به لحاظ اینکه اندیشه و تفکر تحت شرایط متعدد (از قبیل حمله اعراب و مغول) تعطیل شده است، امکان طراحی توسعه با مدل‌های معمول و یا حرکت به جلو وجود ندارد. برای دستیابی به توسعه می‌بایست طرحی نو در انداخت و تفکر و نظام اجتماعی جدیدی ضروری است:

«تاریخ اندیشه و نیز در تاریخ ایران، در دوره معاصر، به گونه‌ای که بر حسب معمول در ایران مورد بحث قرار می‌گیرد - و البته، در

ساختاری برای دستیابی توسعه توجه نموده‌اند. در این نوع بحث، مسئله اساسی این است که موانع توسعه در ایران کدام هستند؟ کدامیک از عوامل (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی انسانی) در عدم توسعه یافتگی ایران تعیین کننده‌تر هستند؟ از مجموعه کسانی که در این دیدگاه مطرح هستند می‌توان به طبقه بندی چهار گروه متفاوت دست یافت:

(۱) گروهی که به عوامل خارجی و بیرونی توجه بیشتری می‌نمایند. این افراد با طرح این اصل که توسعه امری غیر بومی است و بر اساس نیازهای دنیای سرمایه داری طراحی شده است، معتقد هستند صورت ایجاد این نوع توسعه، مسائل و مشکلات بسیاری ایجاد خواهد شده و شده است. برای دستیابی به توسعه مناسب از نظر این گروه دوکار می‌بایستی صورت گیرد. از یک طرف می‌بایستی مسائل و مشکلات ناشی شده از فرایند توسعه ناخواسته رفع گردد و از طرف دیگر می‌بایستی طراحی مناسب توسعه‌ای که نیازهای جامعه ایرانی را برآورده می‌نماید، مورد نظر قرار گیرد. این گروه از مخالفان توسعه را می‌توان «گروه سنتی» در حوزه توسعه نامید. این گروه ادامه دهندگان

سالهای اخیر، خیل «ایران شناسان» داخلی و خارجی و بویژه انگلیسی زبان نیز در بیش از هزار عنوان کتاب، به ظاهر، همه زوایای آن را کاویده اند - تا زمانی که مبتنی بر نتایج بحثی در میانی و لاجرم، بحثی در شرایط امتناع اندیشه و تجدد نباشد، راه به جایی نخواهد برد. هنوز بسیاری از زوایای عمده تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران زمین روشن نیست، و البته، تا زمانی که مشکل نظریه‌ای عمومی درباره تاریخ اندیشه و تاریخ ایران راه حلی پیدا نکند، حتی معنای زوایای کاویده و شناخته شده نیز معلوم نخواهد شد»^{۸۲}.

(۳) گروه سوم به موانع اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی موجود انگشت می‌گذارند. این گروه مدعی نیست که توسعه در صورتی می‌تواند در ایران تحقق یابد که موانع موجود رفع گردند.

عده‌ای از روشنفکران این گروه صرفاً به موانع گوناگون در دستیابی توسعه اشاره نموده‌اند. از نظر آنها- به لحاظ نظری و عملی- امکان رفع موانع وجود دارد. از نظر این گروه، فقدان تحولات لازم در عرصه آموزش به عنوان عمده‌ترین مانع توسعه است:

«در ایران تحولات آموزشی پراکنده صورت گرفته و بیشتر در ابعاد صوری و فیزیکی بوده و تحولات عمیق و سیستماتیک کمتر دیده می‌شود. دلیل این امر همانطور که در مباحث کتاب «استراتژی توسعه درون‌زا» تصریح شده، این است که الگوهای دگرگونی مزبور کمتر با تفکر همراه بوده ناشی از طرح‌های تقلیدی و اخذ شده از کشورهای دیگر یا طرح‌های مقطعی بی ارتباط با یکدیگر می‌باشد. دگرگونی‌ها را باید از چنگ حوادث اتفاقی و طرح‌های مقطعی و اقتباس‌های مطالعه نشده رهانیده و در راستای برنامه ریزی‌های بلند مدت قرار

داد»^{۸۳}

(۴) گروه چهارم مدافعان جدید دیدگاه نوسازی اقتصادی و سیاسی مطرح شده در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰ غرب هستند و سعی در بکارگیری آنها در ایران دارند. در این رویکرد می‌توان به افرادی همچون رزاقی و بشیریه و بسیاری از افراد مطرح دیگر برخورد کرد که رویکردی چپ‌گرایانه و متأثر از مارکسیسم دارند. این گروه بیشتر به ماهیت توسعه وابسته در ایران با توجه به نقش عوامل خارجی تأکید نموده‌اند. رزاقی در این مورد اشاره دارد:

در مرحله دوم رشد سرمایه داری ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً آغاز شد و طی پنج برنامه گام به گام، وابستگی ایران به مراکز صنعتی، و فرایند تک محصولی شدن اقتصاد کشور دنبال شد و درعین حال الگوی مصرف برونزا که تأمین آن جز با واردات ممکن نیست به تدریج بر جامعه ایرانی تحمیل شد.^{۸۵}

او به لحاظ تاریخی، دوره مصدق را آخرین تلاش برای دستیابی به استقلال می‌داند و دوره بعد را دوره جدیدی با عنوان «دوره خود استعماری» به شمار می‌آورد: «دوره مصدق آخرین تلاش برای صنعتی شدن مستقل با اقتصاد بدون نفت، جای خود را به آغاز دوره خود استعماری داد. که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با کمک مستقیم آمریکا و انگلیس حکومت سرسپرده‌ای پدیدار شد؛ و با افزایش در آمد نفت و برخورداری از تغییرات بوجود آمده در صنعت کشورهای صنعتی و وسایل ترابری بویژه دریایی و ارتباطات دور، خود استعماری درونی شد. نسل جدیدی از صنایع با ویژگی رفع نیازهای خویش از خارج بوجود آمدند، که مهمترین تأثیر آن، رشد بازار مصرف داخلی بر پایه تولیدات آنها و کالاهای

«اقتصاد ایران از یک اقتصاد شکوفا، با بخش‌های به هم پیوسته و پویا، با بازرگانی خارجی دارای مازاد، حاشیه‌ای نسبت به اقتصاد ایران با صادراتی متنوع در دوره صفویه، به اقتصادی عقب مانده یا صناعی رو به نابودی در دوره قاجاریان تبدیل شد. عامل خارجی که در دوره صفویان هم بدلیل توان اقتصادی، سیاسی و نظامی داخلی و هم ناتوانی نسبی کشورهای استعمارگر، ضمن تلاش در تأثیرگذاری بر سیاست اقتصاد ایران، نیروی بازدارنده‌ای نبود، در دوره قاجاریان با وارد کردن شکست‌های سنگین نظامی بر ایران و جدا کردن بخش‌های مهمی از سرزمین و مردم از پیکر ایران، به نیروی تعیین‌کننده تبدیل شد. عامل خارجی با برخورداری از ناتوانی داخلی، نیروی پشتیبان خود را در داخل تافت و تقویت کرد و در نتیجه امکان برپایی روابط نو استعماری را از کودتای سال ۱۲۹۹ بوجود آورد»^{۸۴}

رزاقی مدعی است که روند توسعه در ایران به وابستگی بیشتر ساختاری انجامیده است. او برنامه‌ریزی (برنامه‌های توسعه‌ای) را ابزار مناسب این نوع وابستگی دانسته است:

«استفاده از اهرم برنامه‌ریزی اقتصادی

وارداتی بود و در دوره ۱۳۵۷-۱۳۵۰ این ساختار با برخورداری از جهش درآمد نفت به شدت گسترده تر و ژرف تر شد، در این مرحله اقتصاد ایران به اقتصادی وابسته، تک محصولی، بابخش هایی کاملاً از هم گسیخته و الگوی مصرفی متکی به خارج تبدیل شد که سالیانه حدود ۲۰ میلیارد دلار هزینه ارزی داشت که تنها از صدور نفت خام قابل

دستیابی بود».^{۸۶}

مدعیان توسعه ایجابی مشروط به لحاظ اینکه چه نوع تلقی از توسعه را موجه می دانند، متفاوت می باشند. عده ای که در رأس آنها اقبال لاهوری قرار دارد احیاء گری سنت ها را زمینه نوسازی می دانند. عده ای به تخفیف آسیب های ناشی از نوسازی توجه نموده اند.^{۸۹}

رزاقی در صورت استمرار شرایط موجود در عرصه اجتماع، اقتصاد، و فرهنگ، روند عقب ماندگی و خوداستعماری را با دوام دانسته است: «با توجه به اینکه الگوی مصرف جامعه برونزاست، صنایع وابسته (گرچه این وابستگی بطور نسبی کاهش یافته)، بیکاری، نداری، بی خانمانی، تنزل شدید، سطح زندگی نیمی از جمعیت کشور، کاهش انگیزه برای آموزش، پژوهش، تولید و افزایش انگیزه برای فعالیتهای خدماتی بویژه واسطه گری و دلالی، وجود دارد، می توان تداوم خوداستعماری را تا کنون نتیجه گرفت»^{۸۷ و ۸۸}

۱۹- مدعیان توسعه ایجابی

گروه سوم امکان توسعه را مشروط به تحقق

عواملی و حذف عوامل دیگر دانسته اند. گرایش مسلط در این گروه با پیش فرض ایجابی نسبت به توسعه هستند. زیرا اکثریت افراد مدعی در این گروه معتقد به توسعه بوده و پرداختن به آنرا از ضروریات دنیای مدرن می دانند. در اینصورت است که می بایستی این گروه را «مدعیان توسعه ایجابی مشروط» دانست.

از طرف دیگر، افراد این گروه بیشتر به تحقق عوامل خاص و لازم به عنوان پیش شرطهای متعدد از قبیل شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و... در تحقق توسعه معتقدند. در اینجا است که نزاع و گفتگوی دیرین در عرصه توسعه ایران مجدداً ظاهر می شود: آیا توسعه فرهنگی مقدم بر توسعه اقتصادی است یا اینکه توسعه سیاسی مقدم بر هر دوی آنها است یا اینکه توسعه انسانی و یا توسعه سازمانی مقدم بر اشکال گوناگون

توسعه است. این نوع بحث در حوزه توسعه ایران به معنای تعیین استراتژی توسعه و بیان پیش شرطهای توسعه ای است. این گفتگو بر اساس طرح این سوال مطرح شده است که کدامیک از توسعه ها مقدم بر توسعه دیگر است؟ و یا اینکه رابطه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و انسانی و فرهنگی در شکل گیری توسعه همه جانبه کدام هستند؟ در ادامه به بعضی از نظرات مطرح در عرصه گفتمان توسعه ای ایران در طول سه دهه گذشته اشاره می شود. افرادی چون سحابی^{۹۰} که بیشتر از منظر سیاسی و ایدئولوژیک به توسعه ایران نگاه می کنند، توسعه را توسعه صنعتی می دانند تا اجتماعی و غیر آن. به عبارت دیگر صنعتی شدن جامعه از نظر او فرایندی است که موجب می شود جامعه ایران از حالت عقب ماندگی به پیشرفته متمایل شود. صنعتی شدن که به معنای توسعه است نیاز به فرهنگ کار، آموزش نیروی انسانی، سرمایه گذاری و حمایتهای درست دولتی دارد.

طباطبائی^{۹۱} توسعه را فرایند تجدد با دو عنصر (خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک) می داند. از نظر او شرط اصلی در دست یابی به توسعه تحول در اندیشه است که زمینه ساز تحول در تکنیک و ساختارهای سیاسی و اقتصادی خواهد شد، است.

گروهی نیز با کمی تفاوت با دیدگاه افرادی چون طباطبائی معتقدند پیش شرط اصلی دست یابی به توسعه تحول فرهنگی (تحول در تفکر مذهبی) است. از نظر او مسئولیت پذیری بجای تقلید، نگاه به درون جامعه به جای نگاه به بیرون در بررسی مسائل و مصائب، و اندیشه مداری بجای شخص مداری، زمینه های تحول فرهنگی و سپس توسعه است.^{۹۲}

عظیمی^{۹۳} نیز ضمن اینکه توسعه را حرکت از مرحله سنتی به مدرن می داند ولی پیش شرط این حرکت را تحول در ذهن و نگرش انسانها می داند.

سریع القلم نیز از تحقق اصول ثابت علمی به عنوان زمینه های توسعه یاد نموده است. از نظر او توجه به علم و تفکر علمی، غلبه نظام آموزشی کارا بر حیات اجتماعی، نظم و آرامش، سلطه قانون و قانونگرایی و فرهنگ اقتصادی شرایط تحقق توسعه سیاسی و فرهنگی و در نهایت توسعه اقتصادی است. در مجموع با وجود اختلاف نظر، این افراد معتقدند که فرهنگ مقدم بر توسعه اقتصادی است. زیرا بدون وجود و تحقق

فرهنگ توسعه به عنوان پیش شرط توسعه، توسعه اقتصادی امکان پذیر نیست. تفاوت این افراد در مکانیزم و عوامل مؤثر در تحقق فرهنگ توسعه برای توسعه همه جانبه می باشند. فرض همه این افراد اینست که توسعه بدون دستیابی به علم و تکنولوژی حاصل نمی شود و توسعه همه جانبه و واقعی در صورت همنوایی بین عناصر سخت افزاری و نرم افزاری توسعه امکان پذیر می گردد».^{۹۴}

ایران برای شروع توسعه وجود داشته و دارد که عمدتاً عبارت است از: ۱- موانع برنامه ای یا طراحی توسعه ۲- موانع اجتماعی ۳- موانع سیاسی ۴- موانع فرهنگی و معرفتی

۲۱- مراحل نوسازی در ایران از نگاه تقی آزاد ارمکی

اندیشه نوسازی در ایران با افت و خیزهایی از قبل از مشروطیت به بعد در ایران همواره مطرح بوده است و به نتیجه محصلی نرسیده است با قدری تأمل و دقت می توان دریافت که نوسازی در ایران با آنچه در جهان اتفاق افتاده است بسیار متفاوت می باشد. اما به طور کلی می توان گفت که نوسازی امری وارداتی، غربی، متأثر از سرمایه داری و معارض با سنت های اجتماعی بوده است و با ورود به ایران در قالب ایدئولوژی تجلی یافته است و در نزد روشنفکران یا سیاستمداران به ابزار برخورد با سنتهای اجتماعی و فرهنگی ایران بدل گردیده است. اندیشه نوسازی با توجه به وارداتی بودن آن و عدم آمادگی ایرانیان در پذیرش آن زمینه

۲۰- پارادایم توسعه نیافتگی در ایران

آزاد ارمکی معتقد است جامعه شناسی توسعه در ایران بیشتر متوجه شناخت و بیان دلایل توسعه نیافتگی است تا چگونگی «توسعه یافتگی» از این روست که باید گفتمان توسعه ایران را تحت عنوان «پارادایم توسعه نیافتگی» توصیف کرد، تا پارادایم «توسعه یافتگی» و یا «جامعه در حال گذار» این پارادایم ضمن اینکه دربردارنده رویکردهای متعدد و حوزه های متفاوت است بر اساس جهت گیری اصلی و اساسی زیر طراحی شده است: ۱- تاکید بر موانع توسعه ۲- بیان آسیب های متعدد ناشی از فرایند توسعه در ایران

دیدگاههای متعدد موانع بسیاری در

بحران زدگی و در نهایت عقب ماندگی تا توسعه و تحوّل را فراهم ساخته است. به عنوان نمونه وقتی به حوادث قبل و بعد از واقعه مشروطه در ایران توجه می شود، در می یابیم که امکان تقلید و تبعیت از غرب برای روشنفکران و سیاستمداران فراهم شد اما امکان عقب ماندگی و وابستگی نیز افزایش یافت. علت اصلی این وضعیت دو گانه ناشی از فقدان نقادی علمی از مدرنیته در ورود به دوره جدید بود.^{۹۶}

اولین مرحله نوسازی که در اثر رابطه روشنفکران، سیاستمداران، و تجار ایرانی با غرب شروع شده در صدد آن بود که ورود غرب به ایران را میسر سازد. عاملان اندیشه نوسازی در ایران از اوضاع جدید جهان که در حوزه عثمانی، روسیه، و بعضی از کشورهای اروپائی از قبیل انگلیس و آلمان تجلی یافته بود، مطلع بودند. حوزه های فکری و اندیشه ای، توسعه وسایل ارتباط جمعی از قبیل روزنامه و سپس رادیو، و تحولات اقتصادی اجتماعی توانست موجب آگاهی افراد مرتبط با غرب گردد. آنها با این ارتباط، مفاهیمی چون «پیشرفت»، «دولت جدید»، «قانون»، «آزادی»، «صنعت»، «ماشین»، را از مجموعه تمدن غربی اخذ کردند و وارد ادبیات اجتماعی ایران نمودند. در این مرحله، بسیاری از تحصیل کرده ها، مسافران، تجار، و مدعی بودند که نوسازی باید در عرصه سیاسی - بیشتر اداری - و سپس نظامی انجام گیرد، آنها به امکان نوسازی در دیگر عرصه ها بی توجه ماندند.

در مرحله دوم، نوسازی ایران، افزون بر عوامل قبلی، وارد مرحله جدیدتری در عرصه سیاسی و اداری شد. زیرا پس از جریان انقلاب مشروطه، جامعه ایرانی با نابسامانی ساختاری روبرو گردید. حضور بیگانگان (بریتانیا در جنوب، روسیه در شمال) در داخل کشور از یک طرف و تعارضات سیاسی در صحنه عمومی و میان سیاستمداران از طرف دیگر، زمینه نیاز به وحدت و سازگاری ملی را فراهم ساخت. جامعه با تجربه ای که در جریان مشروطه برای دستیابی به آزادی و دیگر حقوق مدنی و شهروندی پیدا کرده بود با آشوب و نابسامانی روبرو شد و راه را در ثبات و آرامش برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران دید. به عبارت دیگر، بسیاری از روشنفکران و سیاسیون و روحانیت و مردم نسبت به شعارهای سیاسی که دعوت به آزادی و تجدد می داد، بی اعتناء شده و به



همگرایی ملی در چارچوب حکومتی مقتدر تن دادند. عرصه عمومی برای پذیرش نوسازی اقتدارگرایانه آماده شد و ملی‌گرایی افراطی ایدئولوژی این جریان بود. تلاش اصلی در این دوران در نوسازی سیاسی معطوف به بازآفرینی مفهوم «سلطنت مدرن» با حمایت مجلس و قانون بود. مفهوم جدیدی از حکومت، شاه، سلطنت، ملت و... رو به شکل‌گیری بود. زیرا تکیه‌گاه اصلی بر تلقی تاریخی ایرانیگری، ملیت ایرانی با پیشینه تاریخی چند هزار ساله بود. این تلقی ضرورت ارائه اقتدار و شکوه از ملت و دولت را فراهم ساخت از این روست که نوسازی ارتش و سپس نظام اداری برای کنترل مرزها و سرکوب مخالفین ضرورت یافت.

با آنکه قرارداد ۱۹۱۹ با شکست روبرو شد، امپریالیست‌های بریتانیا پس از آن کوشیدند، همان سیاست را اما به گونه‌ای دیگر به کار بندند. آغاز سال ۱۹۲۰ بود که هیئت‌های نمایندگی مالی و نظامی انگلستان به ایران آمدند و نقشه تجدید سازمان ارتش ایران و متحد کردن یگان‌های گوناگون (قزاق، ژاندارم و جز اینها) را مطرح کردند. اما نیروهای مسلح بریتانیا چشم به راه تجدید سازمان ارتش ایران ننشستند و مستقیماً در پیکار با جنبش‌هایی رهایی بخش خلقی، بویژه در نیمه دوم سال ۱۹۲۰ در گیلان، با وحشیگری بیشتری شرکت جستند.^{۹۷}

تأسیس «ارتش مدرن» با مقاصدی چون تقویت رژیم، حذف قدرت و اثرگذاری نظام ایلیاتی و در نهایت یکسان‌سازی نظامی در درون نظام و شکل دهی به بوروکراسی به عنوان ابزار دولت برای تحکیم چنین ایدئولوژی بود. در این مرحله تصور بر این بود که اگر سیمای فرد ایرانی از صورت سنتی به مدرن تغییر یابد، ساختار جامعه و فرهنگ نیز مدرن شده و نوسازی امکان پذیرتر می‌شود.

آنچه هر ناظری را در بررسی تحولات ایران در دوره مشروطه دچار حیرت می‌نماید، چگونگی چرخش از رژیم سلطنتی قاجاریه به رژیم سلطنتی جدید پهلوی است. سؤال مطرح شده اینگونه است: «چگونه و تحت چه شرایطی جامعه ایرانی مدعی قانون‌گرایی و آزادی در دوره مشروطه به رضاشاه به عنوان منجی ایران تن در می‌دهد؟» وضعیت روشنفکران در این مرحله چگونه می‌باشد؟ آیا آنها هم مانند دیگر اقشار جامعه به حاکمیت رضا شاه تن داده و یا اینکه به مخالفت برخاستند؟ با توجه

به اطلاعات موجود در تاریخ، می‌توان مدعی شد که روشنفکران نیز راه نجات از اوضاع نابسامان سیاسی و اداری در دوران مشروطه و پس از آنرا در تسلیم قدرت به رضاشاه و حتی حمایت از او دانستند. بدین لحاظ است که بسیاری از روشنفکران در حاکمیت جدید به فعالیت پرداختند و هر یک به گونه‌ای راه را برای نوسازی اقتدارگرا هموار کردند. زیرا آنها بسیاری از خواسته‌هایشان را در شعارها و اعمال رضاشاه می‌دیدند. به عنوان مثال نوسازی ارتش، معارضه با اشرار، آموزش اجباری، آزادی زنان، دولت قدرتمند و متمرکز به عنوان اصلی‌ترین این خواسته‌ها و آرزوها بود. این مطلب را با مراجعه به گفتگویی که بین رضاشاه و افراد «انجمن ایران جوان» صورت گرفته است بیشتر می‌توان دید. وقتی افراد انجمن به بیان مرامنامه برای آشنایی و جلب همکاری رضاشاه با آنها پرداختند، رضاشاه اشاره نمود که آنچه آنها به عنوان اهداف انجمن می‌شمارند، او در عمل بدان می‌پردازد.

مرحله سوم و چهارم نوسازی که مصادف با حاکمیت محمدرضاشاه، پهلوی دوم و سپس جمهوری اسلامی است، نوسازی وارد عرصه‌های جدیدی چون اقتصاد و فرهنگ و

سیاست نیز شد. برنامه ریزی جامع در دوره پهلوی دوم که با اهدافی چون تغییر در ساختار کلی جامعه روستایی و شهری در قالب برنامه اصلاحات ارضی بود، گامی عمده در این جهت به شمار می‌رفت. عمل به این برنامه موجب شد تا مفهوم جدیدی از کار، نیروی انسانی، حاشیه نشینی، مهاجرت، صنعتی شدن، و مشکلات و بحران‌های جدید مطرح گردد. عمده‌ترین تزاخم‌ها در این دوران به وجود آمدند و جریان روشنفکری وارد چالش‌های جدید فکری گردید. ایدئولوژی و سیاست، تغییرات اجتماعی، تزاخم عرصه سیاست و فکر، نوگرایی فکری را در پی داشت. در این دوران با تحولات جدید اجتماعی، قرائت‌های متعدد از نوسازی صورت گرفت. عمده‌ترین دیدگاهی که در عرصه نوسازی ایران در سطح نظر و عمل غلبه پیدا نمود می‌توان تحت عنوان «پارادایم توسعه نیافتگی» نامید. نقادی فرهنگی اجتماعی توسعه اقتصادی در قالب «غرب زدگی» و یا «بازگشت به خویش» شایع‌ترین بخش نظری و فکری این پارادایم بود. نقش افرادی چون ارمکی، آل احمد، شریعتی، بازرگان، بسیاری از روشنفکران چپ و تکنوکراتها در ساماندهی به پارادایم توسعه

نیافتگی ایران تعیین کننده می باشد. این جریان توانسته است پیوندهای جدی با حوزه دین و ایدئولوژی در ایران زده و در حال حاضر نیز تعیین کننده جریان فکری توسعه در ایران باشد

کرده و تحت تاثیر تحولات اجتماعی پس از سال ۱۳۲۰ و رویارویی روشنفکران دینی با بخشی از اندیشه های وارداتی شکل گرفته است. نویسندگان در این گفتمان به نظر مهندسان و بزرگان و آیت الله طالقانی استناد کرده و ویژگیهای آن را بر شمرده است.

۲۲- تصعید، تکامل و توسعه: تحول

۳- گفتمان توسعه

دینی

سعید حجاریان معتقد است گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی، با سه گفتمان «تصعید، تکامل و توسعه» قابل تفکیک است.

گفتمان توسعه قرائتی عرفی، عصری و علمی (به معنی تحصیلی) از دین دارد. به نظر می رسد گفتمان مورد نظر حجاریان در مورد ترقی، این گفتمان باشد. وی در مورد گفتمان توسعه می نویسد: «مقصود ما از توسعه (development)، نحوه نگرش خاصی است

۱- گفتمان تصعید

گفتمان تصعید قرائتی عرفانی از دین به دست می دهد و راه ترقی را در «مراقبت یعنی کشیک نفس کشیدن» می داند. در این گفتمان این «انسان است که باید دو قوه نظریه عملی اش را که به منزله دو بالی هستند از قوه به فعلیت برساند تا بتواند به معارج عالیه انسانی پرواز نماید.» نویسندگان در این گفتمان استناد به نظر علامه طباطبائی کرده است.

۲- گفتمان تکامل

گفتمان تکامل قرائتی ایدئولوژیک از دین

که عمدتاً از درون سنت فکری مدرنیزاسیون و کارکرد گرائی بیرون آمده است و گرچه تاریخ پیدایش آن در غرب به بعد از جنگ دوم باز می گردد، اما غلبه آن بر ذهن و ضمیر روشنفکران دینی ایران هنوز کامل نشده است. تا قبل از انقلاب این نگرش در میان برنامه ریزان رسمی حاکم بود. اما روشنفکران رادیکال همواره آن را اندیشه ای وارداتی که راه را برای ادغام در بازار جهان و تقسیم کار بین المللی هموار می کند و به جای ترقی، غربی شدن (westernization) را به ارمغان

می آورد می دانستند، لذا این اندیشه هرگز نتوانست کوچکترین نسبتی با سنن روشنفکری در ایران برقرار کند و حتی به قولی، انقلاب اسلامی واکنشی در برابر این نگرش از ترقی بود. اما پس از انقلاب و بخصوص پایان پذیرفتن جنگ و آغاز دوران بازسازی و شکست الگوهای آمرانه توسعه در سطح بین المللی، می رود که به گفتمان غالب در میان کارگزاران و برنامه ریزان رسمی و همچنین روشنفکران خارج از مدار قدرت بدل شود.

وی سپس ویژگیهای این گفتمان را بر می شمرد:

۱- درانتخاب اهداف باید جانب احتیاط را در پیش گرفت و از آرمانهای بلند پروازانه دست برداشت، مامکلف به رسیدن به منزل بعدی توسعه یافتگی هستیم و غایه القصوای ترقی اساساً نمی تواند موضوع برنامه ریزی قرار گیرد. اتویپاهای ارزشگرایانه قابلیت کمی شدن محک خوردن ندارند و لذانمی توان به ارزیابی برنامه هایی که مدعی نزدیک شدن به این اتویپاها هستند پرداخت. باید گامهای کوچک و سنجیده برداشت تا مضرات ناشی از خطاهای احتمالی به حداقل ممکن برسد.

۲- ابزارهای رسیدن به اهداف نیز باید

عقلانی و متناسب با اهداف انتخاب شود. اساساً راه توسعه از طریق عقلانی معطوف به اهداف هنجاری (و نه ارزشی) می گذرد. تنها از طریق مهندسی پاره پاره اجتماعی (به تعبیر پوپر) می توان در طریق ترقی قدم زد. باید بیش از آنکه «هدف اندیش» باشیم به «وسایل» توجه کنیم و با دقتی ریاضی به ترسیم فازهای برنامه ریزی شده و تهیه جدولهای زمانی که قادر به ارزیابی و کنترل برنامه هاست پردازیم.

۳- ما مأمور رساندن کلیت بشریت به اهداف غایی خلقت نیستیم و قرار نیست جای خدا را بگیریم. مفاهیم کشداری مانند سعادت و رستگاری امور شخصی است که در قاموس هر فرد معنای متفاوتی می دهد و لذانمی تواند هدف توسعه باشد. باید به اهداف با افق کوتاه که عموماً تحت عنوان کلی رفاه اجتماعی قابل جمع اند بسنده کرد و فکر برپایی یک بهشت زمینی آن هم از طرق آمرانه را از ذهن بیرون کرد. همه کسانی که می خواسته اند چنین بهشت هایی بسازند جز دوزخ و برای مردم خود به ارمغان نیاورده اند. برد اراده بشر آنقدر نیست که عالمی و آدمی را از نو بسازد.

۴- جهان، کل بهم پیوسته ای است و ابناء بشر



جملگی در یک قایق به سر می‌برند؛ سوراخ کردن آن با نیت حذف اردوی مخالف به مصلحت هیچکس نیست. دنیا را نباید ثنوی دید. مفهوم ستیز را باید به رقابت بدل کرد و نه برای رأی منافع عاجل این گروه و آن گروه و نه این کشور و آن کشور، ارزش‌های عموم بشری هم داریم که باید به آنها متعهد بود. شرکت در تقسیم کار بین المللی و حرکت از موضع مزیت‌های نسبی داخلی، شرط ناگزیر توسعه است و لذا باید در مفاهیم سنتی استقلال و وابستگی تجدید نظر کرد و به جای آن «همبستگی» و تنوعات آن را نشاناند.

۲۳- رابطه توسعه و روشنفکری

با توجه به مطالبی که گذشت روشن شد:
۱- جریان روشنفکری و روشنفکران نقش مهمی در توسعه همه کشورهای پیشرفته داشته‌اند. پیشرفت، ترقی، توسعه و توسعه نیافتگی از دغدغه‌های مهم روشنفکران هر کشور است. چه در مرحله آگاهی بخشی به توده‌ها، چه در مرحله مخالفت با عوامل توسعه نیافتگی یا موانع توسعه و چه در برنامه‌ریزی و بسیج مردم به سوی پیشرفت، این روشنفکران بوده‌اند که نقش آفرینی کرده‌اند.

۲- در کشورهای جهان سوم، روشنفکران به صورت‌های مختلف ظاهر شده راه‌های متفاوتی را برای پیشرفت کشور خود مطرح کرده‌اند. یک جریان روشنفکری اتخاذ الگوی غربی را برای جبران عقب ماندگی توصیه کرده، یک جریان الگوی شرقی را، یک جریان در تأیید حکام سرسپرده به شرق یا غرب گام برداشته و جریانی هم بشدت با این الگوها از در مخالفت و نفی در آمده است. بالاخره جریانی هم با استفاده از

مشکل توسعه نیافتگی را در وهله اول باید در عوامل داخلی (بعنوان مبنا) جستجو کرد و دست از «تئوری توطئه» برای تبیین علل عقب ماندگی برداشت.

۵- این گفتمان به شدت ضد تاریخ‌گرایی است. اینکه تاریخ دارای جهت خاصی است که باید با آن هم‌نوا شد تا به توسعه رسید، یا نتایج محتومی بر روندهای تاریخی مترتب است. یا با کشف قانونمندی‌ها و تمایلات تاریخ می‌توان نظامی اخلاقی بنا کرد و فلسفه تاریخ ما را به بنای دستگاهی از ارزشها رهنمون می‌شود، توهماتی است که از تعصبات ایدئولوژیک بر می‌خیزد و فاقد

تجربه دنیا به دنبال ارایه الگویی متناسب با فرهنگ ملی و بومی و برخاسته از آداب و سنن کشور خود بوده است. جریان اخیر، جریان «روشنفکری مستقل» و جریانهای مقلد شرق و غرب یا مؤید حکام دست نشانده و تأمین کننده منافع بیگانگان، جریان «روشنفکری وابسته» را تشکیل می دهند.

۳- کشورهای مدرن بویژه انگلستان، فرانسه و آمریکا برای تأمین منافع استعماری خود تشکیلات نیمه مخفی «فراماسونری» را در کشورهای جهان سوم ایجاد و گسترش دادند و تلاش کردند نخبگان سیاسی و فکری

جوامع جهان سوم را از این طریق جذب و به خود وابسته کنند. تلاش آنها این بود که مناصب حساس و بالای سیاسی در کشورهای جهان سوم توسط این جریان روشنفکری وابسته اداره شود.

۴- جریان روشنفکری مقلد یک سیر تاریخی را در کشورهای جهان سوم بخصوص کشورهای اسلامی طی کرد تا به خویشتن خویش برگشت.

اول - پس از مدتی معلوم شد، علت عقب ماندگی جهان سوم همان علت توسعه نیافتگی در غرب یا کشورهای پیشرفته نبوده و الگوی توسعه غربی و شرقی نه تنها عقب

ماندگی جهان سوم را جبران نمی کند؛ بلکه باعث شکاف بیشتر جهان سوم با جهان پیشرفته می شود. بدین ترتیب نظریه «وابستگی» بن بست توسعه پیشنهادی روشنفکران مقلد را بخوبی تبیین کرد شبیه آنچه در ایران و کشورهای غربی و آمریکای لاتین و آفریقا اتفاق افتاد.

دوم - به دنبال شکست تقلید از الگوی غربی بازگشت به خود و به ناسیونالیسم افراطی در کشورهای جهان سوم تجربه شد و آنها به نتیجه نرسیده شبیه مصر عبدالناصر و دیگر کشورهای جهان سوم.

سوم - کشورهای اسلامی به دنبال این دو تجربه ناموفق به خویشتن اسلامی-ملی خود بازگشتند و جنبشهای اسلامی شکل گرفت و انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید.

۵- جریان روشنفکری وابسته و حقوق بگیر اجانب در ایران مراحل زیر را پشت سر گذاشته است:

اول - قبل از مشروطه علیه امیر کبیر توطئه و زمینه قتل او را فراهم کردند.

دوم - در زمان مشروطه، با ایجاد جنبش همزاد مسیر مشروطه را منحرف و با شعار آزادی خواهی و مخالفت با سنت و مذهب مسیر مشروطه را منحرف کرد.

سوم - در زمان رضا شاه، جریان روشنفکری وابسته پایه های تئوریک حکومت دست نشانده و دیکتاتور مآب رضاخانی را تحکیم و بشدت علیه مذهب جریان سازی کرد.

چهارم - در زمان پهلوی دوم پایه های حکومت دست نشانده ی آمریکا را تحکیم کرد (کانون ترقی)

پنجم - در زمان جمهوری اسلامی برای مذهب زدایی از سیاست فعال شد.

۶- بنا به روایت بشیریه در کتاب جامعه شناسی سیاسی: روشنفکران اولیه ایران نخستین نمایندگان اندیشه های نوین بویژه لیبرالیسم، سکولاریسم و تجدد بودند. میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا صالح شیرازی و... را باید از پیشروان جنبش روشنفکری ایران به شمار آورد». او می افزاید: «انجمنهای روشنفکری مانند فراموشخانه (فراماسونری) و مجمع آدمیت و لژ بیداری ایران و انجمن ترقی به فعالیت فکری و عملی روشنفکران سازمان می دادند».

دستاورد پیشروان جنبش روشنفکری در ایران و انجمنهای روشنفکری، به روایت تاریخ و بنا بر تحلیل جامعه شناسان توسعه همچنانکه مشاهده شد، نه تنها ترقی، پیشرفت و توسعه ایران نبود، بلکه به تعبیر تقی آزاد ارمکی «پارادایم توسعه نیافتگی» را بر کشور حاکم کرد. ملکم خان و سپهسالار و... حقوق بگیران انگلیس و آدمهای طماعی بودند که برای پر کردن جیب خود حاضر بودند هر امتیاز ننگینی را به بیگانه بدهند همچنین تشکیلات به اصطلاح روشنفکری آنها یعنی فراماسونری، مجمع آدمیت و لژ بیداری نیز تشکیلاتی دست نشانده و در خدمت تأمین منافع بیگانه و وابسته و عقب نگه داشتن کشور بود.

۷- نقش نسل بعدی روشنفکران به روایت بشیریه مثل علی اصغر حکمت، ذکاء الملک فروغی، ذبیح الله شفق، سعید نفیسی و متین دفتری»، تحکیم پایه های استبدادی «حکومت غربگرا و اصلاح طلب!» رضا شاه به بهانه «ایجاد زمینه دولت مدرن، ناسیونالیسم ایرانی، جلوگیری از نفوذ روحانیت و احیای مفاخر ایران باستان بود». آنها هم که از خصلت استبدادی رضاشاه بدشان می آمد مثل تقی زاده، جمال زاده، پور داوود و... در برلین «کمیته ایران آزاد» را به رهبری تقی زاده تشکیل دادند.

۸- به روایت بشیریه قشر تازه روشنفکران محافظه کار، غربگرا و طرفدار دربار در

کانون ترقی و سپس حزب ایران نوین مثل حسنعلی منصور، محسن خواجه نوری، شاهقلی، ستوده و هویدا گرد آمدند. دستاورد این نسل از روشنفکران اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاهانه و آمریکا فرموده و سرکوب نهضت ۱۵ خرداد بود که به نابودی کشاورزی و فقر کشاورزان و دست نشاندهی کامل حکومت پهلوی و ژاندارمری او برای آمریکا در خلیج فارس منجر شد.

۹- به روایت میشل فوکو «از اصلاحات ارضی نه تنها زمینداران بزرگ بلکه دهقانانی هم که صاحب تکه زمینی شده‌اند اما پشتشان زیر بار قرض خم شده است و ناگزیر به شهرها می‌کوچند ناراضی‌اند. صنعتگران و صاحبان صنایع کوچ ناراضی‌اند زیرا پیدایش بازار داخلی عمدتاً به سود محصولات خارجی بوده است».

۱۰- باز به روایت میشل فوکو «حزب کمونیست؟ این حزب که وابسته به اتحاد شوروی بود، در ماجرای اشغال آذربایجان در زمان استالین سازشکاری کرد و حمایتش از «ناسیونالیسم بورژوایی» مصدق دو پهلو بود. جبهه ملی هم، که وارث همین مصدق است، از پانزده سال پیش*، بی حرکت چشم انتظار گشایشی در فضای سیاسی است که به

نظر او بدون توافق آمریکا امکان ندارد. خلاصه حزبهای سیاسی قربانی این دیکتاتوری وابسته‌ای شده‌اند که رژیم شاه نام دارد؛ به نام واقع بینی، برخی استقلال را فدا کردند و برخی آزادی را».

۱۱- به روایت برخی دانشمندان مانند لپیست یا روشه مایر و همکاران آنها الگوی توسعه غربی و برون‌زا که روشنفکران وابسته به ایران تحمیل کردند، «یک ناپایداری، نابرابری و عدم دموکراسی» را برای ایران به ارمغان آورد.

۱۲- به روایت پروفیسور رفیع پور در توسعه و تضاد «کاربرد توسعه آمریکائی در جوامعی با نظام اجتماعی سنتی قوی مانند کشورهای اروپایی یا ایران بسیار محدود است، زیرا در این جوامع، پیوندهای سنتی بسیار عمیق و پیچیده‌ای با کنترل‌های درونی قوی وجود دارد، لذا هرگونه الگوی اداره اجتماعی بیرونی و رسمی (مورد نظر روشنفکران وابسته) تا زمانی که با نظام سنتی تطبیق داده و درونی نشود، نظام اجتماعی موجود را به هم می‌ریزد».

۱۳- باز به روایت رفیع پور «انقلاب شرایط مناسبی برای بازگشت به خود و تکامل و

* نسبت به سال ۵۶

اصلاح مسیر به وجود آورده بود. سازمانها و نهادهای سنتی را می شد بهبود بخشیم. ما این کار را نیز آغاز کردیم. تا نیمه راه بسیار دشوارش هم آمدیم، اما باز برگشتیم و همان مسیر مدرنیزاسیون و توسعه کاذب را که متناسب با نظام ارزشی غرب است و نهایتاً به تطبیق ارزشهای جوامع با ارزشهای ظاهری و نه بنیانی غرب می انجامد پی گرفتیم. دلایل این کار را هم می توان در بلند پروازی غرورآمیز، توقع رشد سریع، نفوذ زیرکانه نیروهای خارجی و برخی عوامل دیگر جستجو کرد».

۱۴- به روایت بشیریه «از میان شکافهای عمده جامعه ایران، شکاف فرهنگی یا تمدنی مهمترین مانع همپذیری لازم برای مشارکت و رقابت بوده است. دولایه اصلی تمدنی و یا فرهنگی، یعنی فرهنگ (ونیروهای) سیاسی مدرنیست و اسلامی، منشاء منازعات عمده فرهنگی و سیاسی در جامعه ایران بوده اند. مهمترین تحولات سیاسی قرن بیستم در ایران بویژه انقلاب مشروطیت، نوسازی در عصر پهلوی و انقلاب اسلامی موجب تشدید این شکاف شده اند».^{۱۰۰}

بر اساس این بینش، «جنبش اصلاحات» راه افتاد و به تعبیر بشیریه «در نتیجه انتخابات سال ۱۳۷۶ غلبه نسبی یافت و در پی اصلاح یا تغییر ویژگیهای دهگانه اصلی نظام جمهوری اسلامی»^{۱۰۱} با عنوان «توسعه سیاسی مقدم بر توسعه اقتصادی» برآمده یکی از لوازم بلافصل توسعه سیاسی «کیش زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی»^{۱۰۲} یا مقابله با «خصلت ایدئولوژیک دولت که بر پایه سنت گرایی و تعبیر فقهی خاصی از مذهب شیعه استوار است و مانع پلورالیسم فکری بوده است»^{۱۰۳} معرفی شد.

بشیریه، حجاریان و دیگر روشنفکران طرفدار فرهنگ سیاسی مدرنیستی همان راه روشنفکران سلف (زمان مشروطیت) و به تعبیر ما وابسته را پیمودند و سعی کردند شکاف فرهنگ مدرنیستی و فرهنگ اسلامی را با طرح «حاکمیت دوگانه» یا شکاف «جمهوریت و اسلامیت» فعال کنند. زیرا به اعتقاد آنها جمهوری اسلامی ایران نمی تواند دو پایه مشروعیت «مردمی و الهی» داشته باشد و تنها مشروعیت مردمی (جمهوری مطلق) قابل قبول است. گرچه بشیریه «تکرار مشروطیت»^{۱۰۴} را انگ جریان ضد اصلاحات به «جریان اصلاحات و جنبش جامعه مدنی» تلقی می کند، اما همگان مشاهده کردند با خشونت تام و تمامیت خواهی تمام^{۱۰۵} شبیه

همان اقدامات مشروطه تکرار شد و نه تنها به توسعه کشور خدمت نشد، بلکه پارادایم «توسعه نیافتگی» تقویت گردید.

در این مورد بد نیست آقای بشیریه توضیح دهند، اگر «یکی از اهداف اصلی جنبش اصلاحات کوشش برای ایجاد نوعی وفاق اجتماعی جدید بر پایه هویت اسلامی - ایرانی»^{۱۶} است، چگونه هویت اسلامی در عمل نفی می شود و دوستان و پیروان و شاید شخص ایشان روی شکاف جمهوریت و اسلامیت تأکید می کنند؟ و اگر به نظر ایشان «شکاف فرهنگ مدرنیستی و اسلامی» مانع هم‌پذیری برای مشارکت و رقابت است و انقلاب اسلامی آنرا تشدید کرده، چرا این قبیل روشنفکران، الگوی توسعه مدرنیستی را برای ایران تجویز می نمایند؟! مگر نه، الگوی توسعه برونزا در جهان سوم به بن بست رسیده و به تعبیر برخی دانشمندان غربی «یک ناپایداری، نابرابری و عدم دموکراسی»^{۱۷} را برای آنها به ارمغان آورده است.

دنبال توسعه بیرونی (برون زا) بوده و الگوی تقلیدی نه تنها به توسعه این کشورها منجر نشده، بلکه ناپایداری، نابرابری و عدم دموکراسی را به ارمغان آورده و فاصله شمال و جنوب را عمیق تر کرده است، پس «روشنفکری وابسته از عوامل مهم توسعه نیافتگی ایران می باشد».

فرضیه جانشین ۱- با مرور بر حوادث مشروطیت، پهلوی اول، ملی شدن نفت، پهلوی دوم، انقلاب اسلامی و حوادث بعد از آن روشن شد که روشنفکری وابسته صرفاً تماشاگر صحنه ها نبوده و نقش فعالی در امر توسعه بیرونی و وابستگی فکری و سیاسی کشور داشته که نتیجه آن پارادایم توسعه نیافتگی شده داشته است. پس اینطور نیست که «روشنفکری وابسته مانع توسعه در ایران نبوده است».

فرضیه جانشین ۲- با اثبات فرضیه اصلی، نتیجه می شود که فرضیه «روشنفکری وابسته عامل توسعه در ایران بوده است» نمی تواند، گزاره صادقی باشد.

البته در این تحقیق منظور این نبوده که روشنفکری وابسته با تعریف مبسوطی که شد، هیچ اثر مثبتی در ایران یا جهان سوم نداشته است. به هر حال این روشنفکری

نتیجه گیری (ارزیابی فرضیه ها)

فرضیه اصلی - با توجه به مطالب و دلایلی که ارائه شد، روشن گردید که روشنفکری وابسته در ایران و جهان سوم، فعالانه به

منشاء حرکت‌ها و جنبشهایی بوده که عکس‌العمل ملت‌های جهان سوم و روشنفکران مستقل نسبت به این رفتار، ای بسا چاره ساز گردیده است. چنانکه برخی تحلیلگران، انقلاب اسلامی ایران را عکس‌العمل به پدیده توسعه بیرونی، نظام سیاسی دست‌نشانده و اقدامات روشنفکری وابسته می‌دانند.

پانوشتها

- ۱- oxford، چاپ ششم، مؤسسه نشر جهان دانش، تهران ۱۳۸۰، چاپ سوم
- 2 - Routledge, (8991), Alan Montefiore
- ۳- ر.ک به منتقدان فرهنگ - ص ۱۵
- ۴- جزوه درسی (سمینار مسایل کشورهای جهان سوم)
- ۵- افروغ، عماد، رنسانسی دیگر، ۱۳۸۱، کتاب آشنا، ص ۵۱
- ۶- افروغ، عماد، چالش‌های کنونی ایران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ص ۱۲
- ۷- سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، صص ۳۱ و ۳۲.
- ۸- بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، سال ۱۳۸۱، چاپ هشتم، نشرنی، ص ۲۴۷.
- ۹- بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، سال ۱۳۸۱، چاپ هشتم، نشرنی، ص ۲۴۷.
- ۱۰- همان، ص ۲۵۳.
- ۱۱- ر.ک. به کتاب سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، ص ۳۵.
- 12- intellectuel
- ۱۳- ر.ک به وینوک، میشل، قرن روشنفکران ... وسعید، ادوارد، نقش روشنفکر، و اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۵۹-۱۶۰ مقاله قرن روشنفکران دکتر مصطفی رحیمی.
- ۱۴- ر.ک. به Encyclopaedia Britannica.
- ۱۵- افروغ، عماد، چالش‌های کنونی ایران، حوزه هنری، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱.
- ۱۶- ر.ک. به کتاب سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، ص ۲۴.
- ۱۷- نقش روشنفکر، ص ۱۵.
- ۱۸- همان، ص ۱۹.
- ۱۹- همان، ص ۲۰.
- ۲۰- همان، ص ۲۲.
- ۲۱- همان، ص ۲۲.
- ۲۲- همان، ص ۳۸.
- ۲۳- همان، ص ۳۹.
- ۲۴- ر.ک. به کتاب سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، ص ۲۴.
- ۲۵- قرون روشنفکران، مصطفی رحیمی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۶۰-۱۵۹، ص ۱۰۴.
- ۲۶- ص ۱۶، منتقدان فرهنگ
- ۲۷- ر.ک. به کتاب سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، ص ۲۶.
- ۲۸- مقاله روشنفکر و قدرت، ... اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۰-۱۰۹، ص ۸۴.
- ۲۹- همان، ص ۶۵.
- ۳۰- مقاله نقش و مقام روشنفکران در اندیشه سیاسی یورگن هابرماس، خسرو ناقد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، ص ۱۳۱.
- ۳۱- همان، ص ۱۲۹.
- ۳۲- همان، ص ۱۳۱.
- ۳۳- منتقدان فرهنگ، ص ۱۷.
- ۳۴- جامعه شناسی سیاسی، ص ۲۴۷.
- ۳۵- ر.ک. به کتاب سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، صص ۴۱ و ۴۳.
- ۳۶- همان، ص ۱۰.
- ۳۷- روشنفکری و روشنفکری دینی ایران در سه حرکت، مقاله.
- ۳۸- ر.ک. به کتاب رنسانسی دیگر، عماد افروغ، صص ۶۹ و ۹۵.
- ۳۹- رنسانسی دیگر، ص ۹۵.
- ۴۰- همان، صص ۶۷ و ۶۸.
- ۴۱- همان، ص ۷۲.
- ۴۲- همان، ص ۷۲.
- ۴۳- همان، ص ۷۷.
- ۴۴- نقش روشنفکر، ص ۲۱.
- ۴۵- همان، ص ۲۰.
- ۴۶- سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب، محمد رحیم عیوضی، صص ۲۴ و ۲۵.

- ۴۷- نقش روشنفکر، ادوار سعید، ص ۴۲.
- ۴۸- مبانی توسعه سیاسی، صص ۲۵۷-۲۶۰.
- ۴۹- جزوه درسی، سمینار مسائل جهان سوم، کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد.
- ۵۰- بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، ص ۱۷۷.
- ۵۱- همان، ص ۱۸۱.
- ۵۲- ر.ک به کتاب تشکیلات فراماسونری در ایران، حسین میر، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۵۳- ر.ک به عبوضی، محمدرحیم، سیر جریان روشنفکری در ایران و... صص ۱۹۹، ۱۳۳.
- ۵۴- ر.ک به سلطانلو، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، صص ۷۴، ۸۰.
- ۵۵- اسماعیل راین - حقوق بگیران انگلیس در ایران، چاپ هشتم، ص ۳۳ و ص ۳۴.
- ۵۶- محمود محمود - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۲۳۵.
- ۵۷- محمود کتیرانی - فراماسونری در ایران چاپ اول، ۱۳۴۷، ص ۸-۱۱.
- ۵۸- اسماعیل راین - حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۲۲.
- ۵۹- محمود محمود - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، جلد ۲ ص ۷۶۴.
- ۶۰- محمود محمود - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، جلد ۲، ص ۷۶۴.
- ۶۱- خان ملک ساسانی - دست پنهان انگلیس در ایران، ص ۱۴ و محمود کتیرانی ص ۲۱ و ۲۰.
- ۶۲- کتیرانی، ص ۳۴ و ص ۳۵.
- ۶۳- همان منبع، ص ۷۱.
- ۶۴- سلطانلو، عباس، جزوه درس تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از قاجاریه تا ۱۳۲۰، دانشگاه آزاد اسلامی، صص ۸۰، ۷۴.
- ۶۵- از تاریخ سیاسی و اجتماعی قاجار - دکتر شهرام ور هرام و مراجعه شود به کتاب فراماسونری در ایران صفحه ۶۴۰ نوشته اسماعیل راین
- ۶۶- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱، جلد ۱، ص ۳۴.
- ۶۷- همان، ص ۳۵.
- ۶۸- ابطی، سیدمصطفی، جزوه درسی سمینار مسائل جهان سوم کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد.
- ۶۹- همان
- ۷۰- همان
- ۷۱- همان
- ۷۲- آزاد ارملی تقی، اندیشه نوسازی ایران ص ۲۸
- ۷۳- همان ص ۲۷
- ۷۴- همان ص ۲۸
- ۷۵- ر، ک، به رفیع پور، فرامرز، توسعه و تضاد، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶، صص ۵۴۱، ۵۵۷
- ۷۶- آزاد ارملی، تقی، اندیشه نوسازی در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹، صص ۱۵ و ۱۴
- ۷۷- فوکو، میشل، ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، نشر هرمس، ۱۳۷۷، صص ۱۹، ۲۰
- ۷۸- همان ص ۲۳
- ۷۹- اندیشه نوسازی در ایران، ص ۱۳۳
- ۸۰- استفاده از مفهوم «ارتجاعی» به معنای سیاسی آن نیست، بلکه حکایت کننده ارزیابی دیدگاه اشاره شده بر اساس واقعیت های اجتماعی، دوران اجتماعی، سطح توسعه یافتگی جامعه، تجربه اخذ شده از جریان توسعه در ایران در طول سده اخیر و تجربیات جهانی در حوزه توسعه می باشد. کمتر صاحب نظر توسعه ای در جهان معاصر تنها راه توسعه را در گذر جامعه از وضعیت سنتی به مدرن می دانند.
- ۸۱- همان، صص ۱۳۵، ۱۳۷
- ۸۲- طباطبائی، ۱۳۷۴، صفحه ۱۹-۱۸
- ۸۳- کریمی، ۱۳۷۲، صفحه ۷۴.
- ۸۴- رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۲۷۹.
- ۸۵- همان منبع، صفحه ۷۹.
- ۸۶- همان منبع، صفحه ۲۸۰.
- ۸۷- همان منبع، صفحه ۲۸۰.
- ۸۸- همان، صص ۱۳۷، ۱۴۰
- ۸۹- ترحانی زاده، ۱۳۷۰، صفحه ۷-۲۵
- ۹۰- سبحانی، ۱۳۷۲، صفحه ۲۸
- ۹۱- طباطبائی، ۱۳۷۵، صفحه ۸-۳
- ۹۲- شهریار، ۱۳۷۰، صفحه ۱۰۱
- ۹۳- عظیمی، ۱۳۷۱، صفحه ۳۹
- ۹۴- همان، صص ۱۴۰، ۱۴۲
- ۹۵- ر.ک به همان صص ۱۴۳، ۱۴۹
- ۹۶- طباطبائی، ۱۳۷۲، صفحه ۲۸۹-۲۸۸
- ۹۷- ملیکف، ۱۳۵۸، صفحات ۲۳-۲۲
- ۹۸- حجاریان، سعید، تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳.
- ۹۹- عبارت داخل پراگماتر از اینجانب است نه آقای رفیع پور
- ۱۰۰- بشیریه، حسین، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران،

- نشرگام نو، ۱۳۸۰، صص ۱۷۱ و ۱۷۲
- ۱۰۱- بشیریه، حسین، دیپاچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱
- ۱۰۲- بشیریه، موانع توسعه سیاسی، ص ۱۲
- ۱۰۳- بشیریه، دیپاچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، ص ۱۸۶
- ۱۰۴- همان، ص ۱۹۰
- ۱۰۵- قتل طلبه‌ای در تبریز و اغتشاشات در تهران و چند شهر دیگر در غائله تیرماه ۱۳۷۸ که با حضور مردم پایان یافت.
- ۱۰۶- بشیریه، دیپاچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، ص ۱۸۸
- ۱۰۷- لیپست، روشه مایر و مولر (به نقل از توسعه و تضاد)
- ۱۴- کاجی، حسین، **تأملات ایرانی** (گفتگو با روشنفکران)، تهران، نشر روزنه، ۱۳۸۰.
- ۱۵- کاجی، حسین، از نگاه روشنفکران ایرانی (کیستی ما)، ج ۲، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۶- مدنی، سیدجلال الدین، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، جلد ۲، جلد ۱، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۱۷- میر، حسین، **تشکیلات فراماسونری در ایران**، ج ۲، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ۱۸- وینوک، میشل، **قرن روشنفکران**، ترجمه مهدی سمسار، تهران، نشر علم، ۱۳۷۹.

مقالات

- پوپر، کارل، **آزادی و مسئولیت روشنفکران**، ترجمه کورش زعیم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۰-۱۵۹.
- حجاریان، سعید، **تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی**، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳.
- خرمشاد، محمدباقر، **روشنفکری و روشنگری دینی ایران در سه حرکت**، منتشر نشده.
- رحیمی، مصطفی، **قرن روشنفکران**، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۰-۱۵۹.
- سعید، ادوار، **نقش روشنفکر در جامعه**، ترجمه حمید عضدانلو، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۲-۹۱.
- گفتگو میان میشل فوکو و ژیل دلوز، **روشنفکر و قدرت**، ترجمه حمیدعضدانلو، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۰-۱۰۹.
- کاظمی، سیدعلی اصغر، **بینش روشنفکری ایران معاصر و اندیشه سیاسی غرب**، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۲-۹۱.
- ناقد، خسرو (آلمان)، **نقش و مقام روشنفکران (در اندیشه های سیاسی یورگن هابرماس)**، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷.

جزوه درسی

- ابطحی، سیدمصطفی، **درس سمینار مسایل جهان سوم**، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکزی.
- سلطانی، عباس، **درس تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از قاجاریه تا ۱۳۲۰**، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکزی.

منابع

کتابها

- ۱- آزاد ارمکی، تقی، **اندیشه نوسازی در ایران**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ۲- افروغ، عماد، **چالشهای کنونی ایران**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۳- افروغ، عماد، **رئسانسی دیگر**، تهران، کتاب آشنا، ۱۳۸۱.
- ۴- برونوفسکی و مازلیش، **سنت روشنفکری در غرب** (از لئوناردو تا هگل)، ترجمه لی لاسازگار، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۹.
- ۵- بشیریه، حسین، **جامعه شناسی سیاسی**، ج ۸، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- ۶- بشیریه، حسین، **دیپاچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران**، نگاه معاصر، ۱۳۸۱
- ۷- بشیریه، حسین، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران، گام نو، ۱۳۸۰
- ۸- جانسون، لری، **منتقدان فرهنگ**، ترجمه ضیاء موحد، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۹- رفیع پور، فرامرز، **توسعه و تضاد**، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶.
- ۱۰- سعید، ادوارد، **نقش روشنفکر**، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
- ۱۱- عیوضی، محمدرحیم، **سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب**، تهران، ناشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۱۲- فوکو، میشل، **ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند؟**، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۷۷.
- ۱۳- کاظمی، سیدعلی اصغر، **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر**، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶.